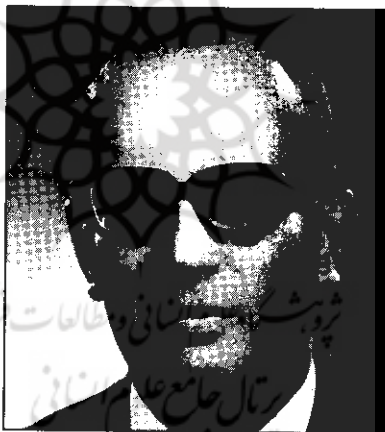


وزارت کشور و استانداران پیشین (۱)

مصاحبه با مهندس جواد تبریزی

استاندار خلیج فارس و جزایر و بنادر عمان^۱

گفت و گو: مرتضی رسولی پور



جواد تبریزی [۳۰۴۶-۶۵]

□ از جنابعالی تشکر می‌کنم که پذیرفتید تجارب و خاطرات خود را در طول نزدیک به ۴۰ سال خدمات اداری برای ما بیان کنید. خواهش می‌کنم پیشینه خانوادگی و خودتان را معرفی کنید.

● بدواً اجازه می‌خواهم از اقدامی که جمعی از پژوهندگان و مورخان در مورد ثبت حوادث مهم زندگی سیاسی و اجتماعی رجال معاصر ایران در پیش گرفته‌اند تشکر

کنم زیرا خاطرات پراکنده‌ای که در گوشه و کنار در سینه این افراد نهفته است قبل از اینکه به سینه خاک سپرده شود جمع‌آوری می‌کنند و به شکلی معتبر در اختیار آیندگان قرار می‌دهند. مسلماً روزی می‌رسد که این مجموعه اسناد و مدارک تاریخی، منبع موثقی برای مراجعه و استفاده محققان خواهد شد. تحقیق و مطالعه درباره علل و چگونگی حوادث و پیگیری و مصاحبه با دست‌اندرکاران، و انتشار عکسها و اسناد تاریخی و معتبر از جمله اقداماتی است که خوشبختانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران انجام داده و در این راه موفقیت زیادی در جهت روشن کردن زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران به دست آورده و آنچه تاکنون این مؤسسه منتشر کرده مستند و معتبر بوده و حقایق تاریخی را روشن ساخته است.

بنده مهندس جواد تبریزی فرزند مرحوم آیت‌الله حاج ملا عبدالوهاب تبریزی متولد کاشان هستم و طبق نوشته مرحوم پدرم در پشت جلد قرآن خطی شب عید مبعث یعنی ۲۶ رجب ۱۳۳۶ قمری برابر ۱۲۹۸ خورشیدی متولد شدم. جد پدری من حاج ملا غلامرضا در زمان محمدشاه قاجار به قصد مهاجرت از تبریز به اصفهان چند روز در کاشان توقف کرد و چون در این شهر با ملا احمد نراقی فقیه عالیقدر تشیع آشنا شد و به تدریج از محضر درس او بهره‌گرفت از رفتن به اصفهان منصرف شد و مدتی بعد دختر ملا احمد نراقی را برای فرزندش ملا عبدالرحیم به عقد ازدواج درآورد و به این ترتیب برای همیشه در کاشان اقامت گزید. بنابراین اجداد پدری من اهل تبریز و از خانواده کوزه‌کنانی و نیاکان مادری‌ام از خانواده نراقی هستند. ملا احمد نراقی چند فرزند ذکور از جمله حاج ملا محمد نراقی (متولد ۱۲۹۷ق) داشت، فرزند او حاج میرزا فخرالدین نراقی پدر بزرگ مادری بنده بوده است. دو ساله بودم که پدرم بر اثر ابتلا به مرض وبا درگذشت و مادرم شوهر دیگری اختیار نمود و مادربزرگم تربیت مرا به عهده گرفت.

□ تحصیلات مقدماتی و ابتدایی خود را چگونه آغاز کردید؟

- در آن زمان یعنی هفتاد سال قبل در تمام شهرستان کاشان فقط سه باب مدرسه ابتدایی به نامهای «رضوی»، «وحدت بشر» و یک مدرسه دولتی چهار کلاسه وجود داشت و فرزندان اعیان و مالکان در آن مدارس تحصیل می‌کردند. چند مکتبخانه هم به سبک و سیاق آن دوره وجود داشت. دیگر اثری از دبیرستان و دوره متوسطه وجود نداشت و در شرایط آن زمان کسی به ادامه تحصیل در دوره متوسطه و عالی شایق نبود. دو سال در مدرسه رضوی تحصیل کردم. این مدرسه ملی بود و به نام مؤسس





آن مدیر رضوی شناخته می‌شد. سپس در مکتبخانه قدیمی به تحصیل قرآن و عربی و علوم دینی پرداختم، بعد به مدرسه وحدت بشر منتقل شدم. بعدها فهمیدم مؤسسان و بانیان این مدرسه بهایی بودند، ولی هیچ‌گونه تظاهر و تبلیغی درباره معتقدات خود نمی‌کردند تا جایی که معلمان مدرسه را از میان طایفه سادات اجتهادی انتخاب کرده بودند و نسبت به انجام مراسم مذهبی و اسلامی بیش از سایر مدارس سختگیری می‌کردند تا بهانه‌ای به دست متعصبان مسلمان کاشان ندهند. دو سال هم در این مدرسه تحصیل کردم و بعد، دو سال آخر را به مدرسه دولتی رفتم.

به یاد دارم که روزی مدیر مدرسه وارد کلاس درس شد و از یکایک دانش‌آموزان پرسید که پس از خاتمه تحصیل در این مدرسه چه آرزویی دارید و می‌خواهید چه کاره شوید؟ هر کس به مقتضای آداب و رسوم خانوادگی خود آرزویی را بیان کرد، ولی اغلب می‌خواستند شغل پدری خود را ادامه دهند. وقتی که مدیر به من رسید و پرسید تو چه آرزویی داری؟ در پاسخ او گفتم: می‌خواهم نفر اول باشم. پرسید: یعنی چه؟ گفتم: می‌خواهم در این مدرسه و در تمام کاشان نفر اول باشم. مدیر پرسید: پس از پایان تحصیلات می‌خواهی چه کاره شوی؟ باز گفتم: می‌خواهم اول باشم. یعنی اگر در کاشان دنبال کار اداری رفتم می‌خواهم حاکم کاشان شوم. مدیر پرسید: اگر در ده و قصبه‌ای بودی چطور؟ گفتم: در آن صورت می‌خواهم کدخدا باشم. همه بچه‌ها به سخنان من می‌خندیدند و مدیر در حالی که کلاس را ترک می‌کرد گفت: آرزو بر جوانان عیب نیست، امیدوارم به آرزویت برسی.

همان‌طور که عرض کردم دو سال اول ابتدایی را در یک مدرسه ملی به مدیریت شخصی به نام مدیر رضوی گذراندم. مدیر رضوی روی سفارش خانواده، تعلیم و تربیت را در مورد من سخت می‌گرفت تا جایی که ناچار می‌شد گاه و بیگاه مرا به فلک بسته و تنبیه بدنی کند، ولی من از شیطنت و بی‌توجهی دست برنمی‌داشتم.

پس از گذشت سالیانی هنگامی که سرپرستی استانداری استان مرکزی را در سالهای ۴۱ و ۱۳۴۲ عهده‌دار بودم طبق روال معمول از کلیه شهرستانهای تابعه استان هر چند ماه سرکشی و حوایج هر شهرستان و روستاهای تابعه را از نظر مالی بررسی می‌کردم تا اینکه نوبت به کاشان رسید. معمول بود که هر وقت استاندار یا مقامی به شهری وارد می‌شد، تشریفات از قبیل استقبال و معارفه به عمل می‌آمد و من مخصوصاً تأکید کرده بودم در مورد من حتی‌الامکان اینگونه تشریفات که جز مزاحمت برای مردم نتیجه دیگری ندارد به عمل نیاید. مخصوصاً به فرماندار کاشان آقای جزایری که مأمور شایسته‌ای بود سفارش کردم که نسبت به من مانند یک آدم



معمولی برخوردار شود، زیرا کاشان که موطن اصلی و مولد من بود برای همشهریها چندان خوشایند نبود که تحت عنوان سرپرست استانداری به آنجا وارد شوم و خودنمایی کنم، لذا کسی جز فرماندار از ورود من به کاشان اطلاع نداشت. پس از ورود، به کارهای ضروری شهرستان پرداختیم و با حضور فرماندار (حاج آقاحسن تفضلی) و تنی چند از رؤسای ادارات آموزش و پرورش، شهرداری و دارایی به مسائل مهمه پرداختیم. روز بعد جلسه معارفه‌ای در سالن شهرداری تشکیل شد و پس از آن به تقاضاهای همشهریها رسیدگی نموده و روز سوم را به ملاقات مدیر رضوی یعنی اولین کسی که حروف اول تعلیم و تربیت را به من آموخت رفتیم تا از توجهات و مراقبتهای دلسوزانه او قدردانی کنم.

آن روز با وقت قبلی در معیت فرماندار و رئیس آموزش و پرورش روانه دبستان مورد نظر شدیم. قرار ما این بود که از آمدن من صحبتی نشود و کسی مرا به مدیر دبستان معرفی نکند و این کار را به خودم واگذارند. ساعت یک بعدازظهر که مدرسه تعطیل بود دستجمعی وارد دبستان شدیم. مدیر رضوی که پیرمرد سالخورده‌ای بود از واردین استقبال کرد و تعارفات لازم را به عمل آورد. وقتی نوبت به من رسید دست استاد پیر خود را بوسیدم. مدیر خطاب به فرماندار پرسید: این آقا که باشند؟ گفته شد: ایشان شخصاً خود را معرفی می‌کند. گفتم: بنده حدود سی سال قبل افتخار شاگردی شما را داشتم. مدیر گفت: من در طول این مدت شاگردان زیادی تربیت کرده‌ام. گفتم: من همان کسی هستم که همه روزه مرا به فلک می‌بستید و تنبیه می‌کردید و می‌گفتید آنقدر تو را تنبیه می‌کنم تا آدم شوی و من امروز آمده‌ام به شما عرض کنم که آدم شدن چه مشکل! و آنچه شما درباره من متحمل رنج شده‌اید همه بر باد رفته است، آرزوی شما برآورده نشده و من از روی جنابعالی شرم‌منده‌ام. مدیر که کم‌کم مرا شناخت، جزئیات مربوط به هویت من و خانواده‌ام را برشمرد و گفت: به خدا قسم اگر من در طول ۴۰ سال کار تعلیم و تربیت چند نفر را آدم کرده باشم یکی از آنها شما هستید. وقتی که از مدرسه و کلاسها بازدید کردیم مشاهده شد از ۴ باب اتاق سه اتاق هنوز درهای قدیمی (ارسی) دارد. از مدیر پرسیدم: چرا درهای بقیه اتاقها را تعویض نکرده‌اید؟ جواد داد: هزینه آن تأمین نشده. پرسیدم: خرج این کار چقدر است؟ گفت: حدود هشت هزار تومان. روز بعد وقتی به تهران آمدم از بودجه شخصی، مبلغ هشت هزار تومان برای مدیر دبستان رضوی به طور ناشناس حواله کردم.

□ تحصیلات متوسطه را چگونه گذراندید؟

● چون در کاشان اثری از مدارس متوسطه نبود بنابراین می‌بایست به تهران می‌آمدم. در

ارباب کیخسرو شاهرخ به اتفاق جمعی از روشنیان [۸۲۹-۸۴ع]





تهران هم چند باب مدرسه متوسطه بود که بچه‌های شهرستانی کمتر قادر بودند به تهران بروند و به تحصیلات خود ادامه دهند. امکانات مالی من محدود بود و ناچار شدم هرچه دارم بفروشم و خرج تحصیل کنم برای این کار روزی قفل اتاقی را که اموال و اثاث البیت موروثی من در آنجا نگاهداری می‌شد شکستم و یک سمسار را به آنجا بردم و آنچه از اموال موروثی پدری داشتم به ثمن بخش، یعنی ۷۰ تومان فروختم و وجه آن را به مادرم دادم تا مقدمات مسافرت مرا به تهران برای ادامه تحصیل فراهم کند. مدتی گذشت، معلوم شد وجوه مذکور به مصارف لازم‌تری رسیده و چیزی برای من باقی نمانده است. از پای ننشستم و به مادرم گفتم: اگر به هر کیفیت مرا روانه تهران نکنید عقب یکی از اتومبیل‌های کرایه که عازم تهران است آویزان خواهم شد و خود را به تهران خواهم رساند.... مادرم گفت: به این سادگی کسی نمی‌تواند در شرایط کنونی به تهران برود. از این گذشته نه کسی را در تهران می‌شناسی و نه جایی برای اقامت داری. خلاصه هرچه نصیحت کرد تا بلکه مرا منصرف کند موفق نشد.

سرانجام بر اثر سماجت و اصرار من، شوهرمادرم - سید حسین شیخ‌الاسلام - مرا با خود به تهران آورد و در منزل خاله‌زاده‌اش - سروان پارسا - به صورت پانسیون اسکان داد. ماه بعد که برای سرکشی به تهران آمد، مرحوم سروان پارسا زبان به شکایت از من گشود و گفت از بس شیطنت می‌کند قبول او برای ما امکان‌پذیر نیست. شوهر مادرم ناچار شد به قصد مراجعت به کاشان مرا با خود به گاراژ ببرد. حوالی گاراژ با داماد خاله‌ام - نراقی‌پور - برخورد کردیم. او از حال ما جويا شد و در آنجا به شوهر مادرم گفت: حالا که این پسر علاقه دارد در تهران تحصیلات خود را ادامه دهد حیف است که او را به کاشان ببری. اجازه بده در تهران درس بخواند شاید روزی روزگاری وجود او برای فرزندان مثمر واقع شود، در این حوالی شخصی به نام آقاسید محمود احمدی را می‌شناسم که برادر ثقة‌الاسلام شوهرخواهر خودت است، پانسیونی دارد و چند محصل از کاشان را نزد خود دارد. من هم از جواد تعهد می‌گیرم که در آنجا از شیطنت دست بردارد و به تحصیل خود ادامه دهد.

به این ترتیب بلافاصله روانه منزل سید محمود احمدی شدیم و قرار شد کلیه مخارج مربوط به خوراک و پوشاک، مسکن، مخارج تحصیل و غیره از قرار ماهی ۹ تومان به او پرداخت شود. خوب به یاد دارم که در همان خیابان ناصرخسرو (ناصریه سابق) حوالی مسجد مروی و شمس‌العماره یک وعده چلوکباب کوبیده یک ریال و چلوکباب سلطانی با تمام مخلفات آن ۲ ریال بود.





شش سال در منزل آقای احمدی به امر تحصیل اشتغال داشتم و غیر از من سه چهار نفر دیگر از همشهریها از جمله دو برادرزاده صاحبخانه نیز در آنجا بودند. چند روز بعد در دبیرستان ایرانشهر واقع در خیابان سعدی نامنویسی کردم و مشغول تحصیل شدم. در آن زمان در پایتخت چند دبیرستان به نامهای دارالفنون، ادب، شرف، تمدن و ایرانشهر وجود داشت که فقط فرزندان خانواده‌های متمکن قادر به تحصیل بودند. مرحوم حایری که از مردان نیک روزگار بود مدیریت دبیرستان ایرانشهر را عهده‌دار بود و اشخاصی مثل فاضل تونی، راشدی، دکتر بهرامی، جلیلی، شاهرودی، دکتر وارطانیان، دکتر تقی ارانی و حدّاد دبیران مدرسه بودند. مرتضی هاشمی معاونت مدرسه و امور نظافت و تربیتی دبیرستان را به عهده داشت. دو معلم فرانسوی به نامهای مسیو لافن و مسیو مولوناری زبان فرانسه تدریس می‌کردند.

به یاد دارم در کلاس پنجم دبیرستان، به هنگام امتحان کتبی جبر و مثلثات، سوالات کتبی به قدری مشکل بود که بهترین شاگردان کلاس قادر به حل مسائل مورد سؤال نبودند، ولی پس از گذشت ساعتی یکی از شاگردان ضعیف اوراق امتحان را به دبیر داد و از کلاس خارج شد. این موضوع برای همه دانش‌آموزان جای بسی تعجب شد که چگونه این دانش‌آموز توانسته مسائل به این مشکلی را حل کند، در حالی که شاگردان با استعداد از حل آن عاجز بودند. این بود که دانش‌آموزان دیگر با اشاره به یکدیگر فهمانیدیم به محض اینکه یکی بگوید: برجا، همه کلاس را ترک کنیم و نزد هاشمی معاون مدرسه شکایت ببریم و سؤال کنیم این شاگرد که سابقه خوبی هم ندارد چگونه توانسته این مسائل ریاضی را حل کند. هاشمی از ما پرسید چه دلیلی دارید که دبیر ریاضی قبلاً راه‌حل را به او داده است! گفتیم: اثبات این موضوع زیاد مشکل نیست، همه دوباره به کلاس می‌رویم، شما هم بیایید و این سه مسئله را مجدداً به او دیکته کنید و او پای تخته راه‌حل را بنویسد. برای حل هر سؤال هم یک ساعت فرصت بدهید. اگر نتوانست ثابت می‌شود که دبیر جواب این سوالات را قبلاً به او داده است. همین کار شد. همه در کلاس حاضر شدیم و مجدداً سوالات مورد نظر به شاگرد تفهیم شد و فرصت کافی هم داده شد، ولی او از حل مسائل عاجز ماند و صحت ادعای ما به ثبوت رسید. هاشمی هم گزارشی از این موضوع تهیه کرد و به مرحوم حایری رئیس مدرسه تسلیم کرد.

به این ترتیب علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ و معارف، دبیر ریاضی را از خدمات دولتی معاف و از وزارتخانه اخراج کرد. دبیر ریاضی مجبور شد تحصیلات خود را در رشته حقوق دنبال کند و به شغل وکالت دادگستری بپردازد. غیر از این مورد بقیه

معلمین در مدرسهٔ ایران‌شهر افرادی متعهد، انساندوست و دلسوز بودند و هر کدام در کار خود نهایت علاقه را نشان می‌دادند.

در آن دوران همه ساله یکصد نفر از زبده‌ترین فارغ‌التحصیلان مدارس متوسطه به سرپرستی اسماعیل مرآت روانهٔ کشورهای اروپایی می‌شدند و بر حسب معدل و نمراتشان در رشته‌های پزشکی، دامپزشکی و مهندسی به تحصیلات خود ادامه می‌دادند و پس از آن به میهن بازگشته و هر کدام مسئولیتی را در ادارهٔ امور کشور عهده‌دار می‌شدند. دکتر علی هاشمیان از جمله شاگردانی بود که دورهٔ ابتدایی را در مدت ۴ سال و دورهٔ دبیرستان را نیز ۴ ساله تمام کرد و به انگلستان اعزام شد و از میان همشاگردان و اقران خود گوی سبقت را ربود و یکی از شخصیت‌های علمی ایران در رشته علوم سرطانی شد.

□ چگونه به دانشگاه راه پیدا کردید؟ تحصیلات دانشگاهی را چگونه گذراندید؟

● پس از اخذ دیپلم متوسطه در دو دانشکدهٔ طب و حقوق نام‌نویسی کردم، اما دکتر تقی ارانی که در دبیرستان دبیر فیزیک و شیمی ما بود نام مرا در دانشکدهٔ صنعتی (ایران و آلمان) ثبت کرده بود و اصرار داشت و می‌گفت مصلحت شماس است که در این دانشکده تحصیلات خود را ادامه دهید. آلمانیها مؤسس این دانشکده و هنرستان صنعتی بودند و دکتر اشترونک ریاست دانشکده را عهده‌دار بود و معلم آلمانی دروس تئوری و امور فنی و عملی را تدریس می‌کردند. سالها بعد ذکاءالدولهٔ غفاری (سهام‌الدوله) مدیریت دانشکده صنعتی و هنرستان صنعتی را برعهده گرفت. تحصیلات دانشگاهی من در رشتهٔ مهندسی برق و ماشین بود و در این رشته به درجهٔ مهندسی نائل شده‌ام. علاوه بر این به سه زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی آشنایی دارم.

در سال ۱۳۱۶ دکتر ارانی و ۵۲ نفر دیگر را به جرم داشتن عقاید اشتراکی زندانی کردند و متعاقب آن سهام‌الدوله غفاری و تیمسار امان‌الله جهانبانی - رئیس ادارهٔ کل صنعت - روانهٔ زندان شدند، اما دو نفر اخیر مدتی بعد برائت یافته خلاص شدند. می‌دانید که دکتر ارانی در زندان به مرض تیفوس مبتلا شد و درگذشت و ۵۲ نفر همدست او بعد از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شدند و حزب توده را تشکیل دادند. عبدالصمد کامبخش که از جمله این ۵۲ نفر بود بدین اتهام که در زندان اطلاعاتی در اختیار شهربانی رضاشاه قرار داده، از سوی سایرین از ورود به حزب توده منع شد. در نتیجه او هم به مسکو رفت و از آنجا مجوز ورود به حزب را گرفت و در ردیف زعمای حزب درآمد. کامبخش مدعی بود اگر گروه ۵۳ نفر به جرم جاسوسی دستگیر

می شدند، همگی به اعدام یا حبسهای طولانی محکوم می شدند در حالی که مطابق گزارش، من به نظمی اعلام کردم ما همه پیرو مرام اشتراکی هستیم و در این صورت مجازات آن، پس از اثبات جرم، حداکثر ۸ تا ۱۰ سال است و این کار به دستور مسکو و به صلاح ۵۳ نفر بود. به غیر از کامبخش، افراد دیگری از حزب توده بودند که با شوروی و مقامات سفارت شوروی ارتباط مستمر داشتند، مثل رضا روستا و دکتر بهرامی. در مورد کیانوری و دکتر مرتضی یزدی هم مشکوکم.

به هر حال پس از خاتمه تحصیلات در دانشکده فنی، مدتی در کارخانجات سیمان شهری و کارخانه دخانیات و کارخانه گلیسیرین کارآموزی کردم تا اینکه در سال ۱۳۱۸ در کارخانه شماره ۵ ونک، ماسک ضدگاز، از قرار ماهی ۷۵ تومان استخدام شدم.

□ تصور می کنم همزمان با استخدام، با دختر آقای علی اکبر ارداقی ازدواج کردید. بعدها هم کتابی در مورد کمیته مجازات و نقش ارداقی در آن نوشتید. لطفاً در این مورد توضیح دهید.

● بله، اتفاقاً خاطره ای در این مورد دارم. در سال ۱۳۱۸ که دنبال کار می گشتم به فکر ازدواج افتادم. هر چند کار درست و حسابی نداشتم، اما این موضوع را مانع ازدواج نمی دانستم و چون در دبیرستان ایرانشهر با خسرو ارداقی همکلاس بودم، پدرش را خوب می شناختم و می دانستم که از آزادیخواهان صدر مشروطیت و یکی از مؤسسان کمیته مجازات بوده و در دوره محمدعلی شاه و احمدشاه و رضاشاه در حبس یا تبعید بوده، به علاوه در ابطال قرارداد ۱۹۱۹ نقش مؤثری داشته است. روزی به سراغ او رفتم و بی پرده از او تقاضای خواستگاری برای ازدواج با دخترش که همسر فعلی ام است کردم. ایشان از من پرسید: خانه داری، کار داری؟ گفتم: خیر. پرسید: سرمایه و پول چی؟ گفتم: از مال دنیا هم چیزی ندارم جز اینکه می دانم آینده درخشانی خواهم داشت. ارداقی که از این پاسخ تعجب کرده بود بی درنگ دو سیلی به گوشم نواخت. نمی دانم چه عاملی موجب شد تا من عکس العملی نشان ندهم و حتی دستش را هم بوسیدم. او هم وقتی که علاقه و نجابت مرا دید تحت تأثیر قرار گرفت و گفت: هر وقت کار پیدا کردی بیا و با دخترم ازدواج کن. مدتی نگذشت که در کارخانه شماره ۵ ونک با حقوق ماهیانه ۷۵ تومان استخدام شدم و پس از آن با دختر ایشان ازدواج کردم و از آن پس همسرم در تمامی لحظات و در تمام موفقیت های شغلی من مؤثر بوده است.

□ چگونه به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی کشیده شدید؟ اوضاع ایران در آستانه شهریور ۲۰ چگونه بود و شما چه خاطراتی از آن دوران دارید؟

● پس از پایان تحصیلات و ورود به کارهای دولتی و اجرای مراسم ازدواج، جنگ

جهانی دوم و متعاقب آن واقعه شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و نیروهای نظامی شوروی و انگلستان به ایران هجوم آوردند و کلیه پایگاههای نظامی ایران را اشغال کردند. یادم هست که قبل از شهریور ۲۰، شاهرخ پسر ارباب کیخسرو در رادیو آلمان علیه رضاشاه تبلیغات می‌کرد. مخالفان رضاشاه هم از او استفاده کرده وی را ملزم به فحاشی نسبت به شاه می‌کردند. کار به جایی رسیده بود که به او گفتند ادامه این وضع ممکن است برای پدرت در ایران خطر ایجاد کند و حتی پدرت کشته شود. با اینکه پدرش را هم کشتند،^۲ او باز از تبلیغات دست نکشید، حتی در ایران شبکه‌ای به وجود آمد که در رأس آنها دکتر متین‌دفتری بود و در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر عضو داشت، حتی معلمان ما همه آلمانی بودند. این گروه مطمئن بودند که نیروهای آلمان از طریق قفقاز و آذربایجان به سوی ایران و خلیج فارس خواهند آمد. رضاشاه هم تصور می‌کرد که آلمانها صددرصد برنده جنگ هستند تا جایی که رشیدعالی گیلانی که تحت حمایت آلمانها بود در عراق کودتا کرد.^۳ و وقتی که از قوای انگلیسی شکست خورد تحت حمایت رضاشاه به ایران آمد.

اشتباه رضاشاه این بود که خیال می‌کرد آلمانها در جنگ پیروز می‌شوند و عن قریب به ایران خواهد آمد. منصورالملک - نخست‌وزیر وقت - هم که رابطه خوبی با رضاشاه نداشت اغلب اخبار پیشروی متفقین را به اطلاع شاه نمی‌رساند. روسها و انگلیسیها هم به این بهانه که دولت ایران از آلمانها جانبداری می‌کند تصمیم گرفتند خاک ایران را اشغال کنند. به این ترتیب اعضای شبکه موسوم به گرایش آلمانها را که در واقع از عوامل انگلیسیها بودند تحت حمایت خودشان به اراک و رشت بردند و پذیرایی شایانی از آنها کردند و پس از دو سال آنها را آزاد کردند.

قصد انگلیسیها این بود که در صورت پیروزی آلمانها افراد این شبکه به ظاهر آلمانی که در باطن به انگلستان تمایل داشتند قدرت را در دست بگیرند. به هر حال بهرام شاهرخ آدم مشکوکی بود و زمانی که اوضاع برگشت و رضاشاه از سلطنت کناره‌گیری کرد، او کسی بود که مورد مشورت محمدرضا قرار گرفت و هر هفته با او

۲. ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده مجلس در دوره‌های دوم تا یازدهم و رئیس انجمن زرتشتیان در روز ۱۱ تیرماه ۱۳۱۹ در حالی که از پیاده‌رو خیابان عبور می‌کرد اتموبیلی وارد پیاده‌رو شد و او را زیر گرفت. (م. ر)
 ۳. در ۱۳ فروردین ۱۳۲۰ رشیدعالی گیلانی از نخست‌وزیران سابق در عراق کودتا کرد و چند روز بعد امیرعبدالله نایب‌السلطنه آن کشور از عراق خارج شد. این کودتا دوامی نداشت و در خرداد همان سال با ورود قوای انگلیس به بغداد شکست خورد و در ۱۰ خرداد رشیدعالی گیلانی به همراه وزیرانش به ایران وارد شدند. (م. ر)





محمد ساعدمرغده‌ای در بازدید از یک کارخانه تولید کفش [۴۰-۱۷۶۵س]

غذا می خورد. مدتی بعد هم قوای آمریکا به ایران آمد و از آن به بعد بدبختی و فلاکت زیادی متوجه ایران شد. نرخ تورم بالا رفت و امنیت اجتماعی مردم به هم ریخت. خوب به یاد دارم نخستین حزب سیاسی که در پوشش قانون اساسی پا گرفت حزب توده ایران بود که مؤسسين اولیه آن مصطفی فاتح، عباس اسکندری (مدیر روزنامه سیاست)، عباس نراقی، شهیدزاده و چند نفر دیگر بودند. دیری نگذشت که عوامل شوروی از جمله چند نفر از گروه ۵۳ نفر به حزب جدیدالتأسیس توده روی آوردند و مؤسسين اولیه را کنار زده، مکان حزب را تغییر دادند و خودشان مهار حزب را به دست گرفتند.

در این زمان حس وطن دوستی، جوانان را بر آن داشت که جمعیت‌های مختلف و احزاب تشکیل دهند. من هم مانند سایر جوانان، پس از یک دوره اختناق در آرزوی فضای باز سیاسی بودم لذا در معیت تنی چند از جوانان به تشکیل جمعیتی به نام جمعیت «میهن پرستان» اقدام کردم. مهندس منوچهر کمالی آزاد، مهندس غلامحسین همایون، مهندس خسرو ارداقی، علی جلالی، مجید یکتایی و اینجانب مؤسس این جمعیت بودیم. با تشکیل این جمعیت خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی - از اعضای حزب پیکار - نیز به ما ملحق شدند. بعدها به دلیل اختلاف سلیقه، در این جمعیت انشعاب ایجاد شد و افرادی که دست راستی و به روزنامه اطلاعات وابسته بودند مانند مجید یکتایی و علی جلالی از ما جدا شدند و حزب «ایران» را تشکیل دادند. بعد هم این حزب با حزب توده ائتلاف کرد و تعدادی از اعضای آن به فرقه دموکرات آذربایجان پیوستند.

مدتی بعد حزب را رها کردیم و در ۱۳۲۲ به منظور مقابله با فعالیت‌های حزب توده و شورای متحده کارگران، کانون کارگران ایران را تشکیل دادیم که از منافع کارگران حمایت می‌کرد. مؤسسين و اعضای این کانون مهندس خسرو ارداقی، غلامحسین همایون، حسنعلی ایلخانی، مهندس رضا شهیدی، مهندس شمس، مهندس رضا امیرشاهی، مهندس عدالت‌پور، مهندس عنایت، مهندس ابوذر، مهندس خلیلی، مهندس محمود (رئیس کارخانه قند ایران)، علی افشار، رضا خوشبین (که بعد وزیر شد)، محمدحسین تاجبخش، محسن فتوحی، مهندس مسعود غیور (رئیس کارخانجات مس تهران)، محمود و احمد هومن، سید شمس‌الدین سبکبال (مدیر کل وزارت دارایی)، دکتر هوشنگ رام، ابوالقاسم فروهر، حسین شجره، عبدالحمید حکیمی (معاون وزارت کشاورزی)، علی اکبر خاکباز، اعتضادی، عزیزالله بهنیا (معاون وزارت دارایی)، احمد درود (پیشکار دارایی آذربایجان)، و... بودند. این افراد



همگی مهندس و از افراد پرشور بودند. جمع کردن این افراد حول یک هدف و برنامه، کار آسانی نبود. البته هیچ‌یک از ما با اصول فعالیت حزبی آشنا نبودیم و از مسائل اساسی و منافع ملی درک روشنی نداشتیم. دیری نپایید که اختلاف میان اعضا به وجود آمد و موجبات انحلال آن فراهم شد.

علاوه بر این چون عضو وزارت بازرگانی و پیشه و هنر بودم به همراه جمعی اقدام به تشکیل اتحادیه کارکنان آن وزارتخانه کردیم که دکتر ابوالقاسم شیخ، وکیل پور و جمعی از افسران آن وزارتخانه، مؤسس این اتحادیه صنفی بودند. به هر حال ذوق و شوق مفرط و کمی تجربه و علاقه بیش از حد برای ورود در این اجتماعات مدتی ما را سرگرم کرده بود و حالا می‌فهمم که همه آن فعالیتها بی‌ثمر و عاری از نتایج مثبت بود.

□ جمعیتی هم به نام «کانون مهندسین ایرانی» تشکیل شد که جناب عالی به همراه عده کثیری از مهندسین ایرانی شاغل در وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و سایر وزارتخانه‌ها در آن عضویت داشتید.

● بله، متجاوز از ۲۰۰ نفر از مهندسین ایرانی در این کانون عضویت داشتند. اعضای برجسته این کانون تا جایی که به یاد دارم مهندس غلامعلی فریور (مدیرکل معادن ایران)، مهندس احمد زنگنه (مدیرکل کارخانجات قند)، مهندس بلوچ، مهندس حبیب نفیسی (رئیس اداره کل شیمیایی)، مهندس کاظم حسینی (معاون اداره کل معادن)، مهندس زاوش (شاغل در اداره کل معادن)، مهندس نعمت سمیعی (شاغل در کارخانه سیمان) و عده‌ای دیگر بودند.

به یاد دارم هنوز چند ماه از تشکیل کانون مهندسین ایرانی نگذشته بود که مهندسین به عذر اینکه کارهای فنی را باید به مهندسین ایرانی سپرد، در سراسر کشور اعتصاب به راه انداختند و پس از مدتی دامنه این اعتصاب به دانشگاهها و دانشسراها کشیده شد و لیسانسیه‌ها نیز به اعتصاب پیوستند و کم‌کم صحبت از ترمیم حقوق و حق لیسانس را پیش کشیدند. تا اینکه بالأخره در کابینه قوام‌السلطنه مهندسین ایرانی دست از اعتصاب برداشته دولت هم با قسمتی از تقاضاهای آنان و لیسانسیه‌ها موافقت کرد و تصویب‌نامه‌ای به عنوان پرداخت حق لیسانس به کلیه لیسانسیه‌های کشور گذراند.

در آن تاریخ در روزنامه ستاره به مدیریت احمد ملکی سلسله مقالاتی در مورد اهداف کانون مهندسین منتشر می‌کردم و گاه و بیگاه کانون را مورد اعتراض و انتقاد قرار می‌دادم که از هدفی که در پیش داشته منحرف گردیده و به امور سیاسی کشیده

شده است. در حالی که کانون مهندسين ایرانی جدای از سیاست، هدفش اصلاح وضع مهندسين و بهبود محیط کار بود.

تا جایی که به یاد دارم برخی از گردانندگان کانون مهندسين ایرانی به حزب توده تمایلاتی داشتند و تنی چند از مؤسسين کانون بعد از شهریور ۱۳۲۰ به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و یکی دو سال بعد کانون مذکور از فعالیت باز ایستاد و پس از چندی فعالیت خود را از سر گرفت.

خوب به یاد دارم روزی که قرار بود کانون مهندسين دست از اعتصاب بکشند و با وزرای کابینه به مذاکره بنشینند گفته شد: از بین مهندسين هر کس با وزرای کابینه قوام السلطنه آشنایی دارد خود را معرفی کند تا به اتفاق یکی دو نفر از مهندسين از وزیر مربوطه ملاقات کرده ترتیب ترک اعتصاب را بدهند. در بین مهندسين من داوطلب شدم تا به اتفاق مهندس کاظم حسینی (معاون اداره کل معادن)، از محمد ساعدمراغهای (وزیر امور خارجه دولت قوام) دیدن کنیم و شرایط ترک اعتصاب مهندسين را با او در میان گذاریم.

روزی که به اتفاق مهندس حسینی به ملاقات ساعدمراغهای رفتیم، وزیر امور خارجه مرا با خوشرویی زیاد پذیرفت تا جایی که مورد تعجب مهندس حسینی گردید. پس از آنکه ساعد را از شرایط کانون مهندسين مطلع کردیم در مراجعت، مهندس حسینی از علت برخورد خوش ساعدمراغهای با من پرسید. به ایشان گفتم: روز هفده آذر ۱۳۲۱ حوالی ظهر در میدان مخبرالدوله در مجاورت اداره کل شیمیایی، محلی که در آن اشتغال داشتم صدای همهمه جمعیت به گوش می رسید. به دنبال این صداها از اداره بیرون آمدم و داخل جمعیت شدم تا اینکه به میدان بهارستان رسیدم. مقابل مجلس شورای ملی جمعیت انبوهی ازدحام کرده بودند، و خلاصه تظاهراتی برپا بود. در این اثنا مردی را مشاهده کردم که روی سقف اتومبیل سواری مردم را به آرامش دعوت می کرد. به اطراف نگاه کردم، انجوی شیرازی را شناختم. از انجوی نام سخنران را پرسیدم، گفت: ساعدمراغهای - وزیر امور خارجه - است که با مردم صحبت می کند. چند دقیقه نگذشت که زنی سی ساله از بین جمعیت خود را به اتومبیل رساند و به هر شکلی بود روی سقف اتومبیل رفت و خطاب به مردم گفت: ایها الناس این مرد به شما دروغ می گوید، به سر در مجلس نگاه کنید، مسلسل گذاشته اند تا جواب شماها رو با گلوله بدهند. ای مردم سه شبانه روز است که نان نصیب نشده و طفل شیرخواره ام بدون شیر مانده است. این زن مطالب را با دیدگان اشکبار بیان کرد به طوری که مردم یکباره منقلب شدند و به سمت ساعدمراغهای هجوم آوردند. من





اسدالله علم و علی دشتی در کاخ ملکه مادر (۱۳۳۴) [۱۴۵۶-۱ع]

هم که تحت تأثیر قرار گرفته بودم وارد معرکه شدم و همان دم خطاب به مردم گفتم: این مرد که خود را وزیر خارجه معرفی می‌کند و به شما وعده نان می‌دهد و توصیه می‌کند متفرق شوید، اگر راست می‌گوید ما او را به نام ملت ایران در همین خانه ملت توقیف می‌کنیم تا اگر به ما نان دادند او هم شریک ما باشد و در صورتی که ما را به گلوله بستند او هم بی‌نصیب نماند و بلافاصله ساعد را از سقف اتومبیل به زیر کشیدم در حالی که مردم به سر و کله او مشت می‌زدند و یقه و لباس او را پاره می‌کردند. دقیقه‌ای بعد به خود آمدم که عجب غلطی کردم، اگر در این غائله این مرد کشته



شود من مرتکب چه گناه عظیمی شده‌ام. فوراً از چند نفر از جمله انجوی شیرازی و علی هاشمیان کمک خواستم و حلقه‌وار ساعد را محاصره کردیم و با او وارد مجلس شورای ملی شدیم، از آنجا به سرسرا و حوضخانه مجلس رفتیم و سپس او را به در خروجی چاپخانه مجلس هدایت کردیم و از خطری که جانش را تهدید می‌کرد نجات دادیم. خوب به یاد دارم که من با کمک یکی از نمایندگان مجلس به نام مشار، ساعد مراغه‌ای را به وزارت خارجه رساندیم. مشار پس از پیاده کردن وزیر، راه خود را گرفت و رفت و من ساعد را تا اتاقش همراهی کردم. در حالی که کلاه ملون او ربوده شده بود و یقه پیراهن و پالتوی او را دریده و پاره‌پاره کرده بودند، با قیافه‌ای مسخره وارد اتاق وزیر شدیم. معاونان و مدیرکل‌ها همه به انتظار ایستاده و در تعجب فرو رفته بودند که این چه قیافه‌ای است که وزیر به خود گرفته است.

وزیر به محض ورود مرا به حاضران معرفی کرد و به پاس کمکی که به او کرده بودم تشکر نمود و سپس خطاب به معاضد (مدیرکل یا معاون) گفت: تلفنی به سفارت سوئد اطلاع دهید که امروز از آمدن به آنجا و صرف ناهار معذورم، منتظرم نباشند. فردای آن روز مجدداً به وزارت خارجه رفتم تا از نزدیک حال وزیر را بپرسم. ساعد دوباره به پاس کمکی که به او کرده بودم از من تشکر کرد.

□ در سالهای دهه ۲۰ شما در کدام وزارتخانه اشتغال داشتید؟

● عضو وزارت بازرگانی و پیشه و هنر بودم و در همین زمان اقدام به تشکیل اتحادیه کارکنان آن وزارتخانه کردیم که دکتر شیخ، وکیل پور و تعدادی دیگر از اعضای آن وزارتخانه، مؤسس این اتحادیه صنفی بودند. همچنین کانونی به نام کانون کارگران ایران تشکیل دادیم که از منافع کارگران حمایت می‌کرد. ذوق و شوق مفرط به ورود در این نوع کارها و کمی تجربه مدتی ما را سرگرم کرده بود، اما حالا می‌فهمم که آن فعالیتها همه بی‌ثمر و عاری از نتایج مثبت بود چون هیچ برنامه اصولی نداشتیم.

مقارن این ایام حزب توده تشکیل شده بود و غالب کسانی که به جرم داشتن مرام اشتراکی در زندان مختاری بودند آزاد شدند در حالی که تعدادی از این افراد نظیر عباس نراقی اصولاً دنبال فعالیت سیاسی نبودند بلکه بیشتر کار و کسب معمولی خود را دنبال می‌کردند. به هر حال در اوضاع آشفته ناشی از اشغال ایران، حزب دموکرات در آذربایجان تشکیل شد و عملاً می‌رفت تا این استان زرخیز را از پیکر ایران جدا کند. نیروهای شوروی حتی پس از خاتمه جنگ و به‌رغم تعهدی که قبلاً داده بودند از ایران خارج نشدند....

□ شما که در وزارت پیشه و هنر بودید حتماً به خوبی می‌دانید که مقدمات تشکیل وزارت کار چگونه بود. لطفاً در این مورد توضیح دهید.

● بله، در اوضاع و شرایطی که دولتهای ضعیف به علت فشارهای خارجی چند ماه بیشتر دوام نمی‌آوردند و جای خود را به دولتهای دیگر می‌دادند و در کارها آن‌طور که باید توفیقی نصیب دولتها نمی‌شد، ابتدا با راهنمایی مهندس حبیب نفیسی رئیس اداره کل اجتماعی اقدام به تأسیس اداره کار کردیم و در سال ۱۳۲۴ طرح تصویبنامه قانون کار تهیه شد تا پس از تصویب دولت به مرحله اجرا گذارده شود. فعالیتهای حزب توده و تشکیلات اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن و مخصوصاً تشدید تبلیغات فرقه دموکرات آذربایجان موجب گردید که لایحه مذکور تصویب شود و پس از افتتاح مجلس پانزدهم به صورت لایحه قانونی مورد تصویب قطعی و قانونی قرار گیرد.

برای اجرای تصویبنامه مذکور در آن زمان، اعتبار کافی، جا و مکان و افراد کارآموده، هیچ‌کدام در اختیار دولت نبود. بنابراین بدو در وزارت بازرگانی و پیشه و هنر یکی از اتاقها را به اداره کل کار تخصیص داده چند نفر را انتخاب و هر کدام را مأمور یک اداره نمودند. به عبارت ساده‌تر در همان اتاق، در آن واحد، چهار اداره با چهار میز به نامهای اداره کارفرمایان، شورای کارگاهها، امور بین‌المللی و شورایی عالی کار تشکیل یافت و برای هر اداره آیین‌نامه مخصوصی تهیه و تدوین شد و ریاست آن را به یکی از مدیران کل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر سپردند. چندی بعد چند اتاق دیگر به این اداره اضافه شد و تشکیلات آن توسعه یافت و به صورت بهتری درآمد. پس از مدتی اداره کل کار به وزارت کار و تبلیغات تبدیل شد و تصویبنامه آن از هیئت وزیران گذشت.

تشکیل وزارت کار و تبلیغات مقارن زمانی بود که حزب توده در مجلس شورای ملی دارای سه نماینده به نامهای ایرج اسکندری، دکتر رادمنش و دکتر کشاورز بود. این افراد خود را نمایندگان منحصر به فرد اتحادیه‌های کارگری می‌دانستند و هنوز حزب دموکرات ایران وابسته به قوام‌السلطنه مبادرت به تأسیس اتحادیه‌های کارگری نکرده بود و لذا یکی از نمایندگان حزب توده به نام دکتر رادمنش در شورای عالی کار عضویت داشت و عجیب‌تر آنکه مظفر فیروز نوه فرمانفرما که قبلاً به سید ضیاء‌الدین طباطبایی وابسته بود، ۱۸۰ درجه تغییر جهت دارد و به حزب توده تمایل شدید پیدا کرد و هم او بود که به دستور قوام‌السلطنه در رأس وزارت کار قرار گرفت. همکاری قوام‌السلطنه با حزب توده بنا به مصالحی بود که منجر به آزادی آذربایجان و تخلیه

ایران از قوای شوروی و دست نیافتن همسایه شمالی به نفت شمال ایران گردید و لذا در شرایط آن زمان حضور نماینده حزب توده در شورای عالی کار و یا انتخاب مظفر فیروز به عنوان وزیر کار به احتمال زیاد نه تنها قابل سرزنش نبود بلکه مصالح عالی کشور و مقتضیات روز ایجاب می کرد تا مدتی در قبال فشارهای حزب توده، دولت قوام کوتاه بیاید تا کارها در مدار طبیعی قرار گیرد و کشور از بحران سیاسی خارج شود.

به تدریج وزارت کار توسعه یافت و قانون کار از تصویب مجلس شورای ملی گذشت و آیین نامه های اجرایی آن نیز یکی پس از دیگری به تصویب رسید و از افراد کارآموده و متخصص استفاده شد و در مرکز هر استان اداره ای به نام اداره کل کار تأسیس شد. سپس قانون تعاونی کارگران و بعد قانون بیمه های اجتماعی به تصویب رسید که به موجب آن کارفرما و کارگر مکلف بودند ماهانه مبلغی به صندوق تعاون و بعداً به صندوق بیمه های اجتماعی پرداخت کنند. سازمان بیمه های اجتماعی در کنار وزارت کار به طور مستقل تشکیل شد که در رأس آن هیئت مدیره ای امور آن را عهده دار بودند و این تشکیلات تدریجاً تا جایی توسعه یافت که در سراسر کشور به بزرگترین و مجهزترین بیمارستانها و تأسیسات درمانی مجهز شدند و به امور درمانی کارگران رسیدگی کردند.

علاوه بر این بانک رفاه کارگران از جمله تأسیسات وابسته به این سازمان است که خود از معتبرترین بانکهای کشور به شمار می آید. بنابراین باید گفت تهیه و تصویب قانون کار و بیمه های اجتماعی از اقدامات برجسته دولت قوام السلطنه بود که بعداً وزارت کار تشکیلات خود را توسعه داد و امروز سازمان بیمه های اجتماعی که خود مؤسسه مستقلی است در تأمین خدمات اجتماعی به کارگران و ایجاد بیمه های اجتماعی خدمات ذیقیمتی انجام داده است.

□ مشاهدات شخصی شما از تحولات سیاسی و مشاغلی که در این زمان به عهده داشتید چه بود؟

● با تأسیس وزارت کار من هم در این وزارتخانه مشغول به کار شدم. پس از چند سال کار در این وزارتخانه در فروردین ۱۳۲۸ به سمت رئیس اداره کار آبادان و سپس به سرپرستی اداره کل کار خوزستان منصوب شدم.

□ تصور می کنم تا آن زمان شاپور بختیار این سمت را داشت.

● بله، من ابتدا معاون اداره کل کار خوزستان و پس از شاپور بختیار مدتی سرپرست

اداره کار خوزستان شدم. در آن زمان هنوز نفت ایران ملی نشده بود و شرکت سابق نفت ایران و انگلیس به اشکال گوناگون در امور داخلی کشور مداخله داشت و همه جا اعمال نفوذ می‌کرد.

□ آیا در آن زمان با توجه به تعداد زیاد کارگران شرکت نفت، حزب توده در خوزستان فعالیتی داشت؟

● فعالیت کارگران در آن زمان در شکل اتحادیه‌های کارگری جلوه می‌کرد. به طور کلی در خوزستان سه نوع اتحادیه کارگری تشکیل شده بود: یکی اتحادیه کارگران صنعت نفت بود که بودجه، اعتبار و اعضای اتحادیه را شرکت نفت سابق تأمین و تعیین می‌کرد. دوم شوراهای متحده کارگران وابسته به حزب توده و علی امید نماینده این اتحادیه بود. سوم اتحادیه کارگران آزاد که سران آن را اشخاصی مانند محمدی و دریاآبادی و عده‌ای از کارگران وطن‌پرست تشکیل می‌دادند. طبعاً من با این اتحادیه رابطه خوبی داشتم و از آنان همه نوع حمایت می‌کردم.

اتفاقاً از مأموریت به خوزستان خاطره‌ای دارم. روزی یکی از مدیران کل وزارت کار به عنوان بازرسی به آبادان آمد و با اینکه طبق معمول غالب مأموران اعزامی به خوزستان در اقامتگاه شرکت نفت پذیرایی می‌شدند، این آقای مدیرکل یکسره به منزل من وارد شد و من به حکم وظیفه همقطاری، صمیمانه از او پذیرایی کردم، غافل از اینکه او صرفاً به این مأموریت آمده بود تا برای من پرونده‌سازی کند، زیرا در فاصله چند روز که به سفر اهواز رفت در غیاب او، تلگرافی از تهران به نامش رسید که به رمز مخابره شده بود و من چیزی از این تلگراف دستگیرم نشد. دو روز بعد که مدیرکل از اهواز برگشت عین تلگراف را به او نشان دادم. او با تعجب گفت: من که مفتاح ندارم چگونه این تلگراف را کشف کنم؟ سپس مفتاح مرا خواست و اتفاقاً تلگراف کشف شد یعنی بعداً کارمندان به من اطلاع دادند و مضمون تلگراف کشف شده از این قرار بود: «... همه روزه در منزل آقای محمدی رئیس اتحادیه کارگران آزاد خوزستان جلساتی با حضور مهندس تبریزی تشکیل می‌شود، مقرر فرمایید از طرف این اتحادیه چه دسایسی در دست انجام است...»

پس از اینکه از مضمون این تلگراف رمز با خبر شدم، از کسی که مهماندار او بودم بسیار متأثر شدم، زیرا در حالی که نمک می‌خورد نمکدان را می‌شکست. در نتیجه از فردای آن روز برخورد من با این مدیرکل اعزامی تغییر کرد تا جایی که در اثر مشاجره لفظی از سمت خود استعفا دادم و کلیه کارهای اداره کل کار را در خوزستان به گردن



او انداختم. این آقای مدیرکل هشت سال بعد در کابینه دکتر منوچهر اقبال به وزارت کشور منصوب شد^۴ و طبعاً منتظر و مترصد فرصت بود تا حساب گذشته خود را با من تصفیه کند. روزی مرا به دفتر خود خواند و دستور داد در مورد حریق که در سه دالان ملک در بازار تهران روی داده است تحقیق کنم و علت وقوع حریق را گزارش دهم. من هم با مطالعاتی که داشتم به تحقیق پرداختم و معلوم شد حریق اتفاقی نبوده بلکه از روی عمد انجام گرفته است.

بنابراین گزارش خود را به همین کیفیت تنظیم و تسلیم وزیر کشور کردم. همان روز آقای وزیر مرا به دفتر خود خواند. دکتر جواد صدر که معاونت وزارتخانه را عهده دار بودند نیز در اتاق وزیر حضور داشت. به محض ورود به اتاق، وزیر از من پرسید چرا شما گزارش داده‌اید حریق عمدی بوده در حالی که باجناب من آقای... که از تجار معروف بازار و در همان سه دالان ملک حجره و انبار کالا داشته است متحمل خسارات زیادی شده و شرکت بیمه به استناد گزارش شما دیناری خسارت به کسی نخواهد داد. سپس خطاب به معاون خود دکتر جواد صدر گفت: امروز باید در هیئت دولت گزارش این کار را بدهم و نمی‌دانم تکلیفم چیست؟ به وزیر گفتم: من نمی‌توانم برخلاف حقیقت گزارشی بدهم و اگر شما مایلید طبق خواسته خودتان گزارش تهیه شود می‌توانید به افراد دیگری مأموریت بدهید و قبلاً نظر خودتان را بیان کنید تا در گزارش ملحوظ شود.

ساعتی پس از پایان مذاکره، معلوم شد وزیر به مدیرکل کارگزینی - خواجه نصیری - دستور انتظار خدمت مرا داده است. وقتی که خواجه نصیری علت را از من پرسید، به تفصیل ماجرا را برای او بیان کردم و گفتم: من از خوزستان با این آقای وزیر حساب خصوصی دارم و ایشان حالا می‌خواهد با من تصفیه حساب کند. بنابراین شما دستور او را انجام دهید. آن روز پنجشنبه و آخر هفته بود و مدیرکل کارگزینی از وزیر خواست تا حکم انتظار خدمت من به روز شنبه موکول و صادر شود. در این فاصله من جریان را به یکی از دوستان مشترک که حق زیادی هم گردن آقای وزیر داشت بازگو کردم. او هم وزیر را نصیحت کرد و به من توصیه کرد: هفته آینده او را ملاقات و سر بسته از وزیر تشکر کن. بقیه کارها خود به خود فیصله می‌یابد. من همین کار را کردم و بدین ترتیب صدور حکم انتظار خدمت به خودی خود منتفی شد.

۴. منظور فتح‌الله جلالی است که از ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ تا ۱۹ شهریور ۱۳۳۷ در دولت دکتر اقبال وزیر کشور بود. (م. ر)

□ چطور شد شما از وزارت کار به وزارت کشور منتقل شدید؟

● همان طور که قبلاً عرض کردم چند ماه که از تصدی من در اداره کل کار خوزستان گذشت و موضوع اختلاف میان من و مدیرکل اعزامی از تهران پیش آمد مرا به تهران فراخواندند و مدتی بیکار شدم. تا اینکه اسدالله علم به وزارت کار منصوب شد. من شرح حال علم را به صورتی مستهجن در یکی از روزنامه‌های تهران به نام خیر منتشر کردم و نحوه رسیدن او به مقام وزارت را به شکل فانتزی به قلم کشیدم و اضافه کردم به دلیل نادانی و سادگی نخست‌وزیر اسبق - ساعد مراغه‌ای -، اسدالله علم به مقام وزارت رسید، در حالی که این جوان لیاقت احراز چنین مقامی را نداشت.^۵

علم با مشاهده این شرح حال پرسیده بود این نوشته کار کیست؟ وقتی که نام مرا بردند او هم در کابینه رزم‌آرا مرا از وزارت کار به وزارت کشور منتقل کرد و گفت: مجازات او همین اندازه که در میان گرگهای وزارت کشور به تحلیل رود بس است.

چند سال از این جریان گذشت تا اینکه در سال ۱۳۳۵ علم به وزارت کشور منصوب شد.^۶ نامه‌ای به او نوشتم و ضمن معرفی خود اعلام کردم من همان کس هستم که شش سال قبل شرح حال شما را به طرز موهنی منتشر کردم و شما مرا از وزارت کار بیرون انداختید. حالا که شما به وزارت کشور آمده‌اید اجازه دهید مجدداً به همان وزارت کار بروم و به این ترتیب از شر من خلاص شوید.

علم پس از تحقیقات کافی درباره سوابق اداری و اخلاقی من، مرا به دفتر خود خواست. همین که وارد اتاق او شدم بی‌اختیار خندید و گفت: آن مطالب را خیلی خوب نوشته بودی. حالا از تو می‌خواهم در وزارت کشور باقی بمانی، کاری برای خود دست و پا کن مشروط بر اینکه وارد حزب مردم شوی.^۷ من در وزارت کشور ماندم، ولی از قبول دستور او مبنی بر وارد شدن در حزب خودداری کردم. چند روز بعد علم مرا به ریاست اداره امور اجتماعی وزارت کشور منصوب کرد.

□ شما سابقه کار مطبوعاتی هم داشته‌اید، بفرمایید که در چه نشریاتی فعالیت می‌کردید؟

● من فعالیت مطبوعاتی خود را از سال ۱۳۲۴ در روزنامه ستاره به مدیر مسئولی احمد ملکی شروع کردم و سلسله مقالاتی به نام کمیته مجازات به رشته تحریر درآوردم.

۵. اسدالله علم در ۱۵ دیماه ۱۳۲۸ در دولت ساعد به سمت وزیر کشور منصوب شد. در ۱۷ اسفند همان سال به سمت وزیر کشاورزی تعیین و این سمت را در دولت رجبعلی منصور هم حفظ کرد. در آبان ۱۳۲۹ به دنبال استعقای دکتر محمد نجفی از پست وزارت کار، اسدالله علم به این سمت برگزیده شد. (م. ر.)

۶. تاریخ انتصاب علم به وزارت کشور فروردین ۱۳۳۴ بود و این سمت را تا پایان فروردین ۱۳۳۶ حفظ کرد. (م. ر.)

۷. اسدالله علم در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۶ طی یک مصاحبه مطبوعاتی موجودیت حزب مردم را اعلام کرد. (م. ر.)

بعدها در سال ۱۳۵۲ در مجله وحید باز در همین مورد مقالاتی نوشتم که مبنای تهیه کتابی در همین موضوع شد. در مجله خواندنیها هم مقاله‌ای با عنوان «از زندان قصر تا قصر سعدآباد» راجع به شخصیت و زندگی تیمورتاش نوشتم. علاوه بر این در نشریاتی مانند روزنامه خاور، روزنامه میهن پرستان، روزنامه باختر و خبر در دوران زمامداری دکتر مصدق مقالاتی منتشر کردم.

□ شما سالها در وزارت کشور به مأموریتها و بازرسیهای حساس اعزام شده‌اید. لطفاً در مورد این مأموریتها صحبت کنید.

● تا قبل از نخست‌وزیری دکتر مصدق یعنی در سالهای ۱۳۲۹ و اوایل ۱۳۳۰ کارهای مربوط به شهرداری تهران مانند توزیع آب شهر و آسفالت خیابانها را نظارت می‌کردم. در دوران حکومت دکتر مصدق، چند مأموریت حساس به من محول شد. اولین مأموریت، نظارت در امر انتخابات استان خوزستان بود که البته بنا به دلایلی که عرض می‌کنم انجام نشد. شما می‌دانید که در آن زمان انتخابات در سراسر کشور مثل حالا در یک روز برگزار نمی‌شد، از طرفی خوزستان و شهرستانهای آن استان از موقعیت حساسی برخوردار بودند از این رو مقرر شده بود انتخابات شهرستانهای تابع خوزستان مثل اهواز، آبادان، مسجد سلیمان، بهبهان، خرمشهر و سایر مراکز در چند نوبت و زمان مختلف برگزار شود. معمولاً در زمان برگزاری انتخابات هر حوزه انتخاباتی، حداقل یک افسر، دو درجه‌دار و چند سرباز و پاسبان بر انتخابات نظارت می‌کردند و هنگامی که این مأموریت به من سپرده شد با مطالعه‌ای که از موقعیت خوزستان انجام دادم به این نتیجه رسیدم که برای تأمین امنیت انتخابات این منطقه حساس باید افسران و مأموران انتظامی به تعداد کافی حضور داشته باشند. بر این اساس همان ابتدای کار به مقامات تهران اعلام کردم این کار انجام نشود بهتر است که انتخابات اصلاً برگزار نشود. به موازات این اقدام یک کمیسیون انتظامی مرکب از رؤسای پادگانها، ژاندارمری و شهربانی تشکیل دادم و مطابق بررسیهایی که انجام دادیم معلوم شد امکانات و نیروی انسانی کافی برای انجام این کار وجود ندارد. و بلافاصله مراتب را به استاندار و وزارت کشور منعکس کردم. تا زمان فراهم شدن این امکانات، انتخابات دو سه ماه معلق ماند. بعد از آن هم دکتر مصدق برای دفاع از حقوق ملت ایران عازم لاهه شد بعد از مدت کوتاهی دکتر مصدق استعفا داد و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد که چند روزی بیشتر طول نکشید و واقعه ۳۰ تیر اتفاق افتاد و به این ترتیب موضوع انتخابات در خوزستان متفی شد.



خسرو هدایت رئیس سازمان برنامه و ارسلان خلعتیری [۱۵۳-۱۱۴ت]

نکته دیگر این بود که چند نفر از سوی حزب توده و چند نفر دیگر از سوی حزب زحمتکشان نامزد شده بودند و احتمال درگیری میان این افراد و طرفدارانشان وجود داشت و هیچ معلوم نبود در این اوضاع پر آشوب بر اثر انتخابات چه حوادث ناگواری رخ می دهد.

□ اسامی نامزدهای حزب توده و حزب زحمتکشان را در خوزستان به یاد دارید؟

● بله، آقایان ابریشمکار، دکتر شمس الدین جزایری و علی امید از سوی حزب توده و دکتر شاپور بختیار و چند نفر دیگر از طرف حزب زحمتکشان نامزد شده بودند.

مأموریت دوم در دوران وزارت اللهیار صالح بود که به عنوان بازرس، مأمور رسیدگی به غائله دزفول شدم. بر اثر این غائله چند نفر به قتل رسیده بودند. قتلها ناشی از اختلافات انتخاباتی بود که میان طرفداران حسین مکی و دکتر مظفر بقایی صورت گرفته بود. در این میان یک افسر کلانتری جهت مقابله با هجوم مردم و خلع سلاح پاسبانها، چند تیر هوایی شلیک کرد، ولی چون بی اثر بود چند نفر را مقتول و مجروح کرد. محرک اصلی این حادثه رئیس پادگان اندیمشک و دزفول بود. او باعث شده بود کلیه رؤسای ادارات دولتی به اهواز مهاجرت کنند. پس از ۱۷ روز اقامت در دزفول گزارش مبسوطی تهیه کردم و در اختیار وزیر کشور قرار دادم. در آن زمان مصطفی قلی رام به جای اللهیار صالح، وزیر کشور شده بود.^۸ او پس از مطالعه گزارش کتبی من، همه پیشنهادهایی را که داده بودم اجرا کرد و کلیه کسانی را که در این غائله دخالت داشتند برکنار کرد و تحت پیگرد قانونی قرار داد.

مأموریت دیگری که در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و در دوران وزارت دکتر غلامحسین صدیقی به من محول شد بازرسی و نظارت بر اجرای لایحه ازدیاد سهم کشاورزان در استان کرمان و بندرعباس بود که به عنوان استان هشتم کشور به حساب می‌آمد. به موجب این لایحه مالکان موظف بودند ۵۰ درصد از سهم مالکانه را برای زارع در نظر بگیرند و ۵۰ درصد دیگر را در صندوق تعاون نگهداری کنند. من در مدت سه ماه مأموریت و وظیفه داشتم بر اجرای لایحه نظارت کنم، ولی به علت دو دستگی شدیدی که در استان کرمان بین شیخها و طرفداران آقاابراهیمی و بالاسریها وجود داشت، اجرای لایحه میسر نمی‌شد و من مجبور شدم برای حل مشکل شخصاً با آقاابراهیمی رهبر شیخها تماس بگیرم و از او چاره‌جویی کنم. خدا او را رحمت کند چون به من کمک فراوانی کرد و به یکی از طرفداران خود به نام یدالله‌خان ابراهیمی سفارش کرد تا این لایحه بند به بند و بی‌کم و کاست اجرا شود. گروه بالاسریها هم از جمله ارجمندیها و طرفداران دکتر بقایی و شیخ هرنندی با لطف خاصی که به بنده داشتند کمکهایی در این جهت کردند و این موضوع موجب شد تا اعتماد قاطبه مالکان به سوی ما جلب شود. آنان نظر اصلاحی مالکان را به تهران منعکس کردند و لایحه مذکور تا اندازه‌ای اصلاح شد.

پس از بازگشت به تهران سلسله مقالاتی تحت عنوان «کرمان یا هند ایران را

۸ اللهیار صالح مدت کوتاهی از اواخر بهمن ۱۳۳۰ تا اواخر اسفند همان سال وزیر کشور بود. بعد از او مصطفی قلی رام از ۲۶ اسفند ۱۳۳۰ تا ۲۶ تیر ۱۳۳۱ وزیر کشور در دولت دکتر مصدق بود. (م. ر.)

دریابید» در روزنامه خبر در موضوع موقعیت اقتصادی و استعدادهای موجود در آن منطقه از جمله صنعت ذوب فلزات، مس و زغال سنگ نوشتم و استان هشتم را آن گونه که بود معرفی و آن را به هند تشبیه کردم. یادم هست سال بعد که دولت دکتر مصدق ساقط شده بود، وقتی که مجدداً به این استان مأمور شدم، مردم ضمن استقبال، از اقدام من در معرفی استان کرمان تشکر می کردند.

و بالأخره در دوران زمامداری دکتر مصدق مأموریت نظارت بر اجرای رفراندوم جهت انحلال مجلسین شورا و سنا در اردبیل به من محول شد. دکتر مصدق مقرر کرده بود که برای انحلال مجلسین باید رفراندوم برگزار شود به همین جهت اوایل مرداد ۱۳۳۲ به اردبیل وارد شدم و در ۱۲ مرداد رفراندوم برگزار شد و اکثریت قریب به اتفاق مردم اردبیل با انحلال مجلسین موافقت کردند که نتیجه انتخابات را به وزارت کشور منعکس کردم. پس از خاتمه رفراندوم حاج عزالمملک اردلان، استاندار وقت آذربایجان ابلاغی صادر کرد و از من خواست تا بر انتخابات انجمن شهر اردبیل هم نظارت کنم. به ناچار مدتی در اردبیل ماندم تا زمانی که واقعه ۲۸ مرداد پیش آمد و عده ای شهر را به آشوب کشیدند. من برای جلوگیری از وقایع ناهنجار پیشنهاد کردم حکومت نظامی برقرار شود جلسه ای با حضور من، فرماندار - سرتیپ رکنی - فرمانده پادگان، رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری اردبیل تشکیل شد، اما پس از پایان جلسه زمانی که خواستم از جلسه خارج شوم مرا به اتهام اینکه طرفدار دکتر مصدق هستم توقیف کردند. در حالی که من در اجرا و برگزاری رفراندوم انحلال مجلسین در کمال بیطرفی فقط به وظیفه قانونی خود عمل کرده بودم.

□ تصور می کنم در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، زمانی که ارسال خلعتبری به سمت استاندار گیلان منصوب شد شما هم در معیت ایشان به گیلان رفتید. آشنایی و ارتباط شما با خلعتبری از چه زمانی شروع شد؟

● همکاری من با ارسال خلعتبری از طریق مطبوعات شروع شد. در سال ۱۳۲۴ من سلسله مقالاتی با عنوان کمیته مجازات در روزنامه ستاره می نوشتم. روال کارم این طور بود که هر روز به دفتر کارملکی مدیر روزنامه می رفتم و مقاله را همان جا در حضور ایشان می نوشتم و همان جا تحویل او می دادم و می رفتم. ارسال خلعتبری هم در همان روزنامه همزمان مقالاتی می نوشت. یک روز خلعتبری از ملکی پرسیده بود: نویسنده مقالات کمیته مجازات چه کسی است و ملکی در جواب او گفته بود: جوانی است که هر روز اینجا می آید و همین جا در حضور من مقاله می نویسد و بدون اینکه

پاکنویس کند به من می‌دهد و می‌رود. فردای آن روز خلعتبری به اتاق ملکی آمد و با من آشنا شد و از آن تاریخ به من علاقه پیدا کرد. مدتی بعد که به عنوان شهردار تهران انتخاب شد^۹ از وزارت کشور خواست تا من به عنوان بازرس وزارت به شهرداری تهران بروم و به او کمک کنم. من حدود یک ماه در شهرداری بودم تا اینکه ایشان از سمت خود استعفا کرد و چندی بعد به سمت استاندار گیلان تعیین شد.^{۱۰} باز هم روی سابقه و آشنایی که با من داشت، از وزارت کشور درخواست کرد که من به عنوان معاونت استانداری و فرماندار رشت به همراه آقای خلعتبری به گیلان بروم. این در زمانی بود که آقای امیرعلایی وزیر کشور بود.

یکی از روزها که در منزل آقای خلعتبری حضور داشتم مستخدم از طرف آقای امیرعلایی کارتی به خلعتبری داد که در آن نوشته بود: «با اجازه جنابعالی آقای فتح‌الله پورسرتیپ را به سمت معاونت استانداری و فرماندار رشت در نظر گرفته‌ام حتماً با این انتخاب موافقت خواهید فرمود...» امیرعلایی این یادداشت را به مستخدم داده و رفته بود. خلعتبری هم مأخوذ به حیا شد و گفت حالا چه کنیم؟ گفتم: به عنوان بازرس وزارت به همکار با شما هستم. می‌دانید که پس از شهریور ۱۳۲۰ ژاندارمری حاضر به همکاری با شما هستم. می‌دانید که پس از شهریور ۱۳۲۰ خلعتبری یکی از مخالفین سرسخت رضاشاه بود به همین دلیل وکالت وراثت بختیارها و کسانی را که در دوران رضاشاهی به قتل رسیده بودند یا زندانی شده بودند به عهده گرفت و در دادگاه علیه اقدامات رضاشاه سخت صحبت کرد، ولی حالا پس از گذشت بیش از ده سال با پسر رضاشاه همکاری می‌کرد. به هر صورت مدت سه ماه به عنوان بازرس وزارت کشور در گیلان مشغول بودم.

به یاد دارم روزی که از قزوین به سمت رشت حرکت کردیم، استاندار به همه سپرده بود ساعت ورود او به رشت را اعلام نکنند تا برای کسی مزاحمت فراهم نشود. با این همه بعضی به طور خصوصی به معاریف گیلان اطلاع داده بودند که استاندار ساعت پنج بعدازظهر وارد رشت خواهد شد. در منجیل در یک قهوه‌خانه معمولی به اتفاق راننده استانداری مشغول خوردن غذا بودیم که دقایقی بعد دیدیم جمعی از معاریف گیلان و فرمانده پادگان و رؤسای ادارات دولتی پارسان پارسان از رشت به سمت قزوین آمده بودند تا به قهوه‌خانه منجیل رسیدند و ما را در قهوه‌خانه

۹. ارسال خلعتبری در ۲۲ فروردین ۱۳۳۰ به سمت شهردار تهران تعیین شد و ۱۱ اردیبهشت همان سال از سمت خود کناره‌گیری کرد.

۱۰. ارسال خلعتبری در سوم شهریور ۱۳۳۰ به سمت استاندار گیلان منصوب شد.

به هنگام صرف ناهار غافلگیر کردند. خلعتبری از فرط خنده نتوانست خودداری کند چون مستقبلین او را با یک رانندهٔ سیه‌چرده و یک بازرس ساده که من بودم دیدند که البته مقبول طبعشان قرار گرفت و در عین حال تعجب کردند که استاندار کجا و رانندهٔ او کجا؟ به هر کیفیت استاندار پس از خوش و بش کردن با معاریف گیلان مثل بیگلربیگی، سوار اتومبیل استانداری شد و بقیه هم او را مشایعت کردند تا به رشت رسیدیم. در رشت به سالن شهرداری رفتیم و مراسم معارفه و سخنرانی انجام شد و بعد هم به محل سکونت خود آمدیم.

هنوز وارد خانه نشده بودیم که یکی از رؤسای ادارات مرکزی گیلان تقاضای ملاقات فوری کرد و معلوم شد یکی از روزنامه‌های محلی علیه او مطلبی منتشر و او را به هتک ناموس متهم کرده است. خانمی که مورد تجاوز واقع شده هم در محضر بازپرس به این تجاوز اعتراف کرده مدعی بود که آبستن است. موضوع به قدری بغرنج و دنبال‌دار بود که ممکن نبود به این سادگیها حل شود. استاندار به آن شخص آبرودار توصیه کرد که هرچه زودتر به بهانه مرخصی، محل مأموریت خود را ترک کن و به تهران برو، دیگر به گیلان هم مراجعت نکن. در این صورت سر و صداها خود به خود فروکش می‌کند. خلعتبری به درستی تشخیص داده بود که چنین پرونده‌ای بر اثر تبانی عده‌ای توطئه‌گر تشکیل شده تا آن شخص کار خود را رها کند و بیش از این به آن افراد فشار وارد نسازد. اتفاقاً همین‌طور شد، وقتی که رئیس کل به تهران رفت آبها از آسیاب افتاد.

□ این قبیل تحریکات از سوی چه گروههایی انجام می‌شد؟

● ببینید تحریکات عوامل حزب توده در گیلان بیش از سایر مناطق ایران رخنه کرده بود و عوامل آنها به عناوین گوناگون مردم را به شورش و پرونده‌سازی تحریک می‌کردند. متأسفانه این افراد در بیشتر ادارات دولتی نفوذ داشتند و مأموران صدیق دولت را در بن‌بست قرار می‌دادند. البته این بدان معنی نبود که همهٔ مسئولان دولتی کار خود را درست انجام می‌دادند و مدتی طول کشید تا مردم به حسن نیت ما اعتماد پیدا کنند و مشکلاتشان را با ما در میان بگذارند.

یکی از مشکلات گیلان در آن زمان، توزیع قند و شکر میان مردم بود. بعضی از عاملین قند و شکر به عناوین گوناگون سوءاستفاده می‌کردند و قند و شکر تحویلی از دارایی را به قیمت سنگین به بازار آزاد می‌فروختند و مردم را در مضیقه قرار می‌دادند. ما ترتیبی دادیم تا عاملین قند و شکر تحت کنترل قرار گیرند و در پایان هر

هفته، پس از تحویل قند و شکر از اداره دارایی میزان فروش و موجودی خود را به استانداری اعلام کنند. چنانچه عاملی گونیهای قند و شکر را توزیع نمی‌کرد، معلوم می‌شد قصد دارد در بازار آزاد بفروشد و اگر همه را فروخته بود باید مشخص باشد به چه نحو فروخته. هیئتی مرکب از من، بازپرس دادسرا و افسر شهربانی ترتیب دادیم و اوضاع را تحت کنترل درآوردیم. مدتی بعد مشخص شد چه کسانی قند و شکرهای تحویلی را از چه طریق و کدام انبار به خارج منتقل و به بازار آزاد وارد کرده و به چه کسانی فروخته‌اند. روز پنجشنبه آخر هفته چند نفر از عاملین به بازپرسی احضار و پس از بازجوییهای لازم قرار توقیف آنها صادر می‌شد و پس از اثبات جرم به دادگاه معرفی و مجازات می‌شدند. این کار ما مثل توپ صدا کرد و خوشبختانه مردم گیلان به حسن نیت ما اعتماد پیدا کردند. از آن پس به طور محرمانه اطلاعات لازم را به ما می‌دادند که مثلاً چه کسانی رشوه می‌گیرند و اموال دولت را تلف می‌کنند.

روزی شخصی به ملاقات استاندار آمد و گفت رئیس دارایی بندر انزلی از من توقع دارد در ازای انجام کاری، مبلغی به او بدهم. تکلیف من چیست؟ استاندار یکی از بازپرسان دادگستری را خواست و گفت: فلان روز به بندر انزلی می‌روی و مراقب این آقا هستی، وقتی وارد اتاق شد و اسکناسهایی را که قبلاً صورت مجلس کرده‌اید، به رئیس دارایی داد، شما فوراً وارد اتاق می‌شوید و اسکناسها را از کشوی میز یا از جیب او بیرون می‌آورید و با صورت مجلسی که در دست دارید منطبق می‌سازید، اگر درست بود، فوراً قرار توقیف او را صادر می‌کنید. افسر شهربانی هم به همراه دارید و او را یکسره به زندان منتقل می‌کنید. بازپرس مربوطه عین همین نقشه عمل و رئیس دارایی بندر انزلی را توقیف و روانه زندان شهربانی کرد. همین یک فقره موجب شد کسی جرئت دریافت حق و حساب و رشوه نداشته باشد. چند نمونه از این کارها در گیلان انجام شد و مردم را امیدوار کرد.

در مدت چند ماه توقف در گیلان چند نفر از سارقین و اوباشی که حوالی لاهیجان، رودسر و لنگرود برای نوامیس مردم مزاحمت ایجاد کرده و اقدام به سرقتهای مسلحانه کرده بودند دستگیر شدند. از جمله رضا تقوی تعقیب و دستگیر و به حبس طولانی محکوم شد. قبل از اینکه خلعتبری به عنوان استاندار به گیلان وارد شود، فرمانده ژاندارمری گیلان را به تهران خواست و به او تکلیف کرد به هر نحو شده باید رضا تقوی دستگیر شود و به کیفر اعمالش برسد در غیر این صورت مجاز نیست در این سمت باقی بماند.

روزی که استاندار وارد گیلان شد فرمانده ژاندارمری اولین کسی بود که خبر دستگیری رضا تقوی را به او داد و گفت با همکاری رقیب او تقی باروتکوبی، او را دستگیر و زندانی کردیم. استاندار سوابق پرونده او را به من سپرد که از مجموع جنایات او گزارش جامعی تهیه و به او تسلیم کنم. پس از مطالعه پرونده به این نتیجه رسیدم که عوامل محلی از روی اغراض و منافع محلی از رضا تقوی و تقی باروتکوبی حمایت می‌کنند یعنی هر زمان که مأموران ژاندارمری محل اختفای او را پیدا می‌کردند، عوامل و متنفذین و مالکین محلی او را آگاه کرده و او هم فرار را برقرار ترجیح می‌داد. من به جهاتی فقط یکی از پرونده‌های جنایت او را در لاهیجان مورد مطالعه قرار دادم تا هرچه زودتر پرونده به دادگاه برود و پس از اینکه محکوم شد در فرصت کافی به سایر پرونده‌های او رسیدگی شود. همین‌طور هم شد و رضا تقوی به موجب محکومتی در یک فقره جرم به حبس طویل‌المدت محکوم شد.

□ مثل اینکه این بار هم مدت مأموریت خلعتبری کوتاه بود و چندان دوامی نیاورد. دلیل آن چه بود؟

● بله، مقابله با کسانی که منافعی داشتند کار مشکلی بود به همین دلیل خلعتبری دوام نیاورد و پس از سه ماه، در یکی از روزها بدون اینکه از کسی خداحافظی کند، رشت را به سوی تهران ترک کرد و مردم گیلان زمانی اطلاع پیدا کردند که کار از کار گذشته و خلعتبری استعفا داده بود. یکی از خصوصیات او این بود که در هر کاری که به عهده می‌گرفت بعد از مدتی وقتی می‌دید ادامه همکاری با دستگاه برایش مؤثر نیست فوراً استعفا می‌داد. علاوه بر این در کارهای اداری زیاد وارد نبود. نه در کار شهرداری و نه در مسئولیت استانداری هر کجا به مانعی برخورد می‌کرد سعی نمی‌کرد آن را برطرف کند و از خودش ضعف نشان می‌داد. به عقیده من ۲۰ روز کار کردن در شهرداری و بعد استعفا دادن دلیل بر این است که او سعی در رفع مشکل نمی‌کرده است.

یکی از معایب وزارت کشور در آن دوران همین بود که افرادی که کمترین اطلاعاتی از وظایف وزارت کشور یا شهرداری نداشتند به عنوان شهردار یا استاندار تعیین می‌شدند و چون این افراد به کارها وارد نبودند پس از مدتی وقتی به مشکلی برمی‌خوردند چون قادر به رفع مشکل نبودند بدون هیچ مقاومتی کناره‌گیری می‌کردند. این تازه مربوط به آدمهای سالم بود آنها که اهل دزدی و کلاهبرداری بودند وضع دیگری داشتند.

شغل اصلی ارسلان خلعتبری وکالت دادگستری بود. او نویسنده و محقق و یک



دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کھنور (۱۴۰۱-۱۴۰۱ع)

چهره مطبوعاتی بود، اما یک نویسنده ماهر و خوب لزوماً شهردار یا استاندار خوب نیست. کسی که قرار است بخشدار، فرماندار یا شهردار و استاندار شود باید دوره آموزشی دو یا سه ساله را بگذراند. البته سالها بعد در زمان وزارت یکی از وزیران سعی شد که مسئولین وزارت کشور از بخشدار به بالا یک دوره آموزشی را بگذرانند و حداقل مدرک لیسانس داشته باشند. یک استاندار موفق کسی است که این دوره را گذرانده باشد.

□ از دیگر مأموریت‌های خود تا قبل از اینکه به سمت استاندار بنادر جنوب منصوب شوید چه خاطراتی دارید؟

● مأموریتی که به من محول شد زیاد بود، هر کدام را بفرمایید توضیح می‌دهم.

□ مثلاً مأموریتی که به اراک داشتید....

● بله. در سال ۱۳۳۸ برای بازرسی انتخابات بیستمین دوره مجلس شورای ملی که جریانات سوئی در انتخابات اراک اتفاق افتاده بود به آن شهر مأمور شدم. در آن انتخابات افرادی مثل علی اکبر سجادی و خاکباز برای انتخابات نامزد شده بودند، ولی واقعاً صلاحیت نداشتند. واقع مطلب این بود که بدون اطلاع مردم، صندوقها را از اوراق رأی پر کرده بودند. این موضوع باعث شده بود تا فرماندار وقت شمارش آراء را متوقف کند. دادستان هم صندوق آراء را لاک و مهر و انتخابات را متوقف کرده بود، اما فرماندار چنین اختیاری نداشت و توقیف، ابطال یا معلق کردن انتخابات جزو اختیارات مجلس شورا بود. این اقدام فرماندار موجب شد تظاهرات صورت گیرد. مردم مرتباً علیه فرماندار اراک شعار می‌دادند. با مأموریتی که در این زمینه به من محول شد وظیفه داشتم به اعتراض مردم رسیدگی کنم. پس از تحقیقات کافی متوجه شدم انتخابات به شیوه درستی انجام نگرفته و وقتی عدم صحت انتخابات بر من محرز شد به سرهنگ حسین رحیمی - رئیس شهربانی اراک - دستور دادم به هر نحو ممکن کلیه اعضای اصلی و علی‌البدل انجمن نظارت بر انتخابات اراک را اول وقت اداری روز بعد به فرمانداری فرا بخواند. پس از در میان گذاشتن موضوع با آنان گفتم: مردم نسبت به این انتخابات اعتراض دارند و حق مردم است که بر انتخابات نظارت داشته باشند. از طرفی طبق قانون رسیدگی به شکایات مربوط به انتخابات فقط در صلاحیت مجلس شورای ملی است و فرماندار نمی‌تواند در این کار مداخله کند مگر اینکه اعضای انجمن اصلی و علی‌البدل مستقلاً و دسته‌جمعی استعفای خود را اعلام کنند تا بعداً در صورت لزوم انتخابات تجدید شود. بنابراین مصلحت در این است که

برای حفظ آبرو و حیثیت خودتان هم که شده دسته‌جمعی استعفا دهید. اعضای انجمن نظارت وقتی استدلال مرا شنیدند پیشنهاد مرا پذیرفتند و دسته‌جمعی استعفا دادند و به این ترتیب انتخابات دوره بیستم در اراک ابطال شد. من موضوع استعفای اعضای انجمن و ابطال انتخابات را به وزارت کشور منعکس کردم و به این ترتیب پرونده انتخابات اراک بسته شد.

موضوع ابطال انتخابات در اراک الگویی برای آذربایجان و تهران و سایر شهرستانها شد و انتخابات دوره بیستم مجدداً برگزار شد. یک بار در زمان اقبال و یک بار در زمان شریف‌امامی، و مجلس این دوره پس از سه ماه به طور کلی تعطیل شد. اما باید اعتراف کرد که انتخابات مجلس از دوره ششم فرمایشی بود و مفهومی نداشت. در اغلب ادوار، انتخابات تحت نفوذ دربار و مالکین از یک سو و توده‌ایها از طرف دیگر بود و هر کدام بر انتخابات اعمال نفوذ می‌کردند و خواست حقیقی مردم مورد توجه قرار نمی‌گرفت.

□ متعاقب ابطال انتخابات اراک چطور شد به فرمانداری اراک منصوب شدید؟

● وقتی گزارش انتخابات اراک را به وزارت کشور منعکس کردم بلافاصله حکم فرمانداری اراک برایم تلگراف شد. در اراک چند دستگی شدید بود. اراک مظهر فتووالیسم بود. دسته سجادی‌ها و بیات‌ها هر کدام در موضوع انتخابات اعمال نفوذ می‌کردند و کار کردن در آنجا خیلی مشکل بود من هم مصلحت را در این دیدم تا قبل از برگزاری انتخابات بعدی استعفا دهم. به این ترتیب بعد از سه ماه که آنجا ماندم به تهران مراجعت کردم. پس از انتقال به تهران دیری نگذشت که به سمت فرمانداری شمیرانات منصوب شدم تا نسبت به انجام انتخابات شمیران اقدام کنم. ابتدا از قبول این سمت امتناع کردم، ولی با اصرار دوستان و برای اینکه با وزیر وقت درگیر نشوم به ناچار پذیرفتم.

□ منظورتان وزیر کشور کابینه شریف‌امامی یعنی سپهد مهدیقلی علوی مقدم است؟

● بله، البته من در دوران ۲۵ سال خدمت اداری خود با بیش از ۲۰ وزیر کشور در وزارت کشور همکاری کردم که سپهد علوی مقدم هم جزو آنان بود. اللهیار صالح، دکتر غلامحسین صدیقی، مصطفی قلی رام، سپهد امیر عزیزی، دکتر فتح‌الله جلالی، اسدالله علم، محمد سام، عبدالرضا انصاری، دکتر پیراسته، دکتر حسن زاهدی، دکتر جواد صدر، عطاءالله خسروانی و امیرقاسم معینی جزو این وزرا بودند. با بعضی از وزرا اصطکاک داشتم و با بعضی دیگر هم مدارا می‌کردم، ولی هیچ‌کدام از وزیران

مثل دکتر صدیقی، اللهیار صالح و دکتر صدر نبودند.

یکی از خصوصیات ویژه دکتر صدیقی این بود که دفترچه‌ای داشت که در آن مشخصات صاحب‌منصبان وزارت کشور را یادداشت کرده بود و زمانی که برای انجام کاری به شخصی احتیاج داشت به دفترچه‌اش مراجعه می‌کرد و افراد را به تناسب کاری که لازم داشت انتخاب می‌کرد. صدیقی هیچ کاری را بدون مشورت رؤسا و معاونین وزارتخانه‌ها انجام نمی‌داد و هر جا به مشکلی برخورد می‌کرد با آنان مشورت می‌کرد.

اللهیار صالح هم در کارهای خود قاطع، استوار و صریح بود و تحت نفوذ احدی قرار نمی‌گرفت. همین خصوصیت موجب شد تا بین او و دکتر مصدق در موضوع انتخابات مشکین شهر و شاه‌آباد غرب اختلاف به وجود آمد و از سمت خود استعفا داد. دکتر مصدق به جای او مصطفی قلی رام را به وزارت کشور معرفی کرد.

دکتر صدر هم وزیری فروتن و متواضع بود و بدون مشورت صاحب‌منصبان وزارتخانه اقدامی نمی‌کرد. وزارت کشور در زمان او دستخوش تغییراتی شد به این معنا که بخشدارها از میان افرادی که مدرک لیسانس داشتند انتخاب می‌شدند و این افراد قبل از انتصاب می‌بایستی یک دوره آموزشی را می‌گذرانیدند.

□ علاوه بر آنچه فرمودید به نظر جنابعالی وزرای کشور در دوران گذشته چه ترکیبی داشتند و چه افرادی برای این سمت در نظر گرفته می‌شدند؟

● از زمانی که من وارد وزارت کشور شدم اولین کسی که با او کار کردم دکتر افخم حکمت، برادرزاده سردار فاخر حکمت بود. او پزشک و مرد خوبی بود، ولی اطلاعی از وزارت کشور نداشت. غالب کسانی که در پست وزارت کشور قرار گرفتند سابقه و کارایی لازم را نداشتند. بعضی از آنان نظامی بودند مثل سپهد امیر عزیزی، علوی مقدم و باتمانقلیچ که البته به غیر از امیر عزیزی که حسن نیت داشت و درویش مسلک بود، بقیه روحیه نظامی و قلدری داشتند و به هیچ‌وجه به امور وزارتخانه وارد نبودند و در کارهای وزارتخانه با کسی مشورت نمی‌کردند. بعضی از وزیران هم از جاهای دیگر و وزارتخانه‌های مختلف می‌آمدند مثل عطاءالله خسروانی و امیرقاسم معینی. اینها هم کمترین اطلاعی از وظایف نداشتند و وقتی هم به وزارت کشور می‌آمدند چند نفر را به همراه خود به عنوان معاون و مدیرکل می‌آوردند که آنها هم به طریق اولی بی‌اطلاع بودند و مشکلات وزارتخانه بر دوش مأموران باسابقه وزارتخانه بود. این وزرا اگر هم حتی آدمهای خوبی بودند بر اثر

بی اطلاعاتی چه بسا مرتکب اشتباهات فاحشی می شدند، از جمله در عزل و نصب شهردارها، فرماندارها و استانداران دخالت‌های بیجا می کردند. بی اطلاعاتی آنان و دخالت‌های بیجا در عزل و نصبها باعث شده بود تا مأموران وزارت کشور تأمین لازم را نداشته باشند. هیچ کدام از مأموران نمی دانستند چه مدت بر سر کار هستند به همین جهت نمی توانستند برای فعالیتهای عمرانی برنامه ریزی کنند.

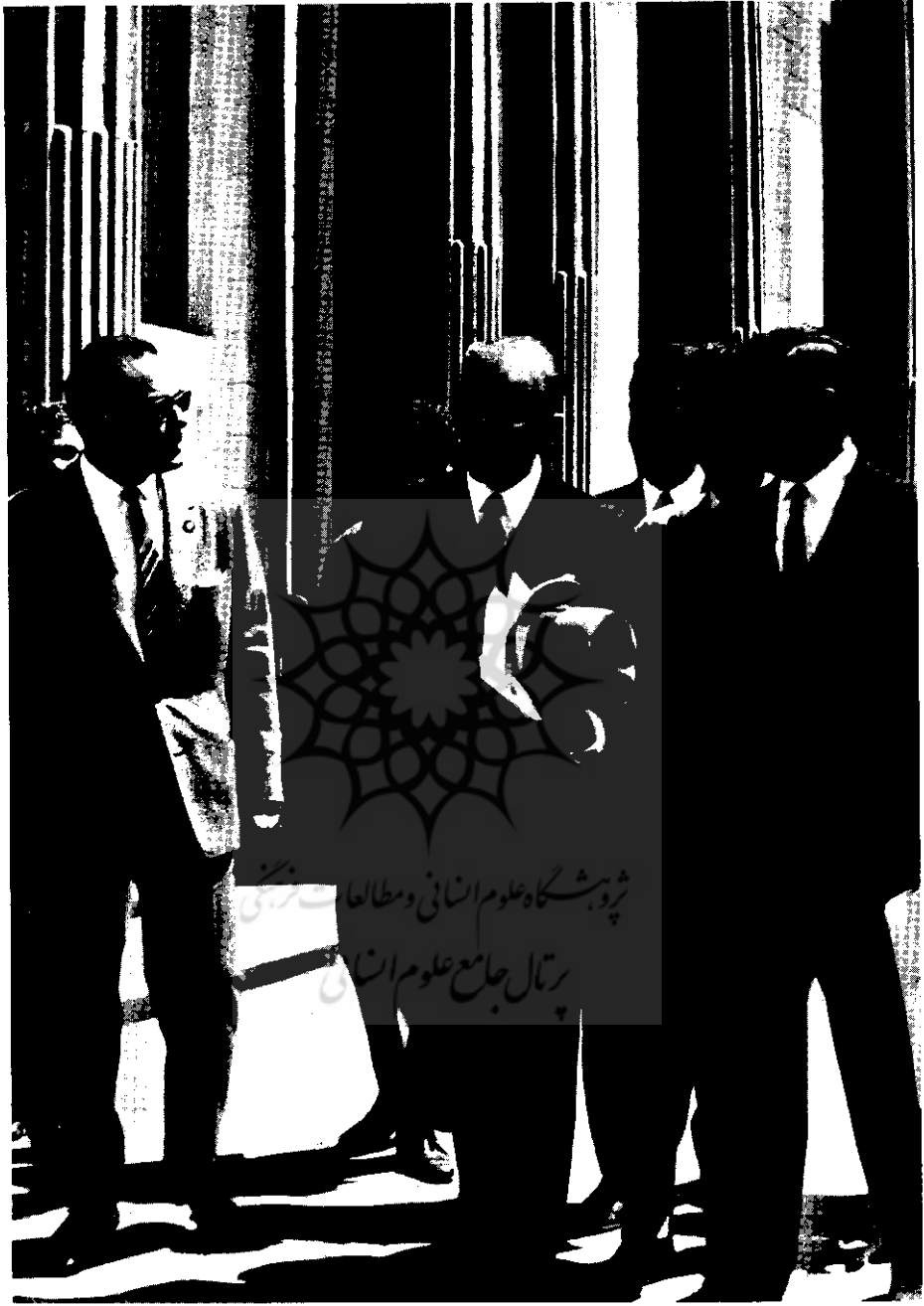
از جهت دیگر در آن زمان پست استانداری در ردیف وزارت بود و معمولاً این سمت جای خالی برای وزرا و نخست وزیرانی بود که معزول شده بودند. برای اینکه به نخست وزیران و وزیران سابق پستی بدهند می گفتند برو استاندار شو. منصورالملک و گلشانیان از این دسته بودند کما اینکه منصورالملک بعد از پست نخست وزیری مدتی استاندار خراسان شد. و معمولاً استانهای خراسان، فارس، کرمان و آذربایجان برای این دسته افراد بود. اغلب این افراد هم به کار وارد نبودند و بدون سابقه در این کار ابتدا به ساکن استاندار می شدند.

در زمان حسن زاهدی به من که استاندار خلیج فارس بودم پیشنهاد کردند که قائم مقامی تولیت آستان قدس رضوی را بپذیرم، ولی من قبول نکردم و گفتم قادر به اداره آنجا نیستم زیرا با پذیرفتن این سمت مجبور بودم از محل بیت المال و آستانه مقدسه حضرت رضاع) به این و آن بذل و بخشش کنم و من نمی توانستم این کارها را انجام دهم. حالا تصور کنید واگذاری شغل پرزحمتی مثل استانداری به افرادی مثل نصرالملک هدایت که پیرمردی ۸۰ ساله بود چه نتیجه ای می توانست داشته باشد! این افراد وقتی استاندار می شدند عملاً هیچ کاری از آنها بر نمی آمد اما همان طور که عرض کردم هدف این بود که این افراد شغلی و مقامی داشته باشند.

□ هرچه زمان جلو می رفت به خصوص در سالهای دهه ۵۰ مشاهده می کنیم که استاندارها غالباً از میان افراد خارج از وزارت کشور تعیین می شدند به طوری که این موضوع باعث گله و شکایت کارمندان و استانداران سابق وزارت کشور از آقای هویدا شد. علت این موضوع چه بود؟

● متأسفانه دولتها در مورد افرادی که در وزارت کشور سابقه کار داشتند حساب نمی کردند و واگذاری پست استانداری به اشخاص، با صلاح دید افراد ذی نفوذ مثل سناتورها و نمایندگان متنفذ انجام می گرفت. آنها بودند که تعیین می کردند چه کسی در چه پستی باشد و در واقع به نوعی به همدیگر نان قرض می دادند. بنابراین مطلبی که شما به آن اشاره کردید کاملاً درست است.





اللهیار صالح به اتفاق تنی چند از خیرنگاران در مجلس شورای ملی [۱۶۴۰-۱۶۴۰ح]



□ برخلاف بسیاری از کارمندان وزارت کشور و استانداریانی که در سمت خود مدت زیادی دوام نمی‌آوردند آقای احمد فریدونی سالها کفیل وزارت کشور بود و امور این وزارتخانه را زیر نظر داشت. لطفاً در مورد او صحبت کنید.

● آقای احمد فریدونی یکی از افرادی بود که به امور وزارت کشور احاطه کامل داشت. مدتها کفیل وزارت کشور و مدتی هم سرپرست استانداری کرمان بود. او مردی صاحب نظر و درویش بود، از درویش گنابادی. در زمان نخست‌وزیری سپهبد زاهدی کفیل وزارت کشور و مورد حمایت او بود، به همین دلیل زمانی که دکتر بقایی با برگزاری انتخابات در کرمان مخالفت کرد ایشان سرپرست استانداری کرمان شد تا در آنجا انتخابات را برگزار کند.

دکتر بقایی شخص باسواد، مبارز و یکدنده بود و در مقابل زاهدی ایستادگی می‌کرد. در آن زمان زاهدی مرد بدنامی را به نام لقمان نفیسی را که با دخترش ارتباط داشت برای انتخابات کرمان نامزد کرده بود و بقایی سخت با این موضوع مخالف بود و مانع از برگزاری انتخابات شد به این ترتیب که در همه جا از جمله در مساجد علیه زاهدی و لقمان نفیسی سخنرانی می‌کرد. کشمکش ادامه یافت و هنوز زاهدی به شدت از نفیسی حمایت می‌کرد. ایستادگی بقایی در این موضوع موجب خستگی اش شد و مایل بود به هر ترتیب از ماجرا فاصله بگیرد. من متوجه موضوع شدم و پیشنهاد کردم او را تبعید کنند. گفتم با خودش تماس بگیرند تا بگویند مرا به کجا بفرستند. مطابق این نظر عمل شد و با او تماس گرفتند و پرسیدند آیا مایل هستی تبعید شوی؟ او جواب داده بود: از خدا می‌خواهم. پرسیدند به کجا؟ گفته بود: به زاهدان تبعیدم کنید تا از شر زاهدی راحت شوم.

با تبعید او انتخابات برگزار شد و پس از آن تیمسار زاهدی اعتبارنامه نفیسی را برای من که رئیس اداره انتخابات بودم فرستاد. من یک نسخه را نزد خود نگه داشتم و نسخه دیگر را برای سردار فاخر حکمت - رئیس مجلس شورای ملی - فرستادم. سردار فاخر روی تکه کاغذی برای من نوشت: آقای مهندس تبریزی شما به نام وزارت کشور از ما سؤال کنید که آیا آقای لقمان نفیسی در زمان انتخابات که مدیرکل وزارت اقتصاد بوده، از شغل خود استعفا داده بود یا خیر؟ چون پاسخ ما به شما «خیر» است، به این ترتیب اعتبارنامه او در مجلس رد می‌شود. پیرو این موضوع به یدالله خان ابراهیمی دیگر نامزد انتخابات کرمان گفتیم که سعی کن تصویب اعتبارنامه‌ات را مدتی عقب بیندازی تا موضوع رسیدگی به اعتبارنامه نفیسی جلو بیفتد.

زمانی که کمیسیون بررسی اعتبارنامه مربوطه تشکیل شد به نفیسی گفتند شما در زمان انتخابات سرکار بودید در حالی که می‌بایست استعفا می‌دادید. چون این کار را نکردید اعتبارنامه‌ات رد می‌شود. و چند ماه بعد اعتبارنامه یدالله‌خان ابراهیمی تصویب شد. این کار هم بر اثر مبارزات پیگیر دکتر بقایی انجام شد. دلیلش هم این بود که دکتر بقایی در میان بالاسریهای کرمان نفوذ زیادی داشت.

□ پس در واقع تبعید دکتر بقایی به کرمان به میل خودش انجام گرفت.

● بله، به پیشنهاد شخص دکتر بقایی کمیسیون امنیت اجتماعی تشکیل شد و ایشان به زاهدان تبعید شد. یادم هست که بقایی گفت: مگر چقدر می‌توانم با زاهدی در بیفتم. کاری کنید از شر او خلاص شوم. در زاهدان هم به کسی کار نداشت و از داخل شهر بیرون نمی‌رفت. جایش خوب بود و به او زیاد بد نگذشت. به هر حال دکتر بقایی ضمن اینکه در سیاست مردی باهوش و یکدنده بود و من می‌دانم که کشته شدن افشارطوس از برنامه‌های او بود، ولی چنین خصوصیتی هم داشت و مایل بود در آن زمان به ظاهر از صحنه کنار باشد.

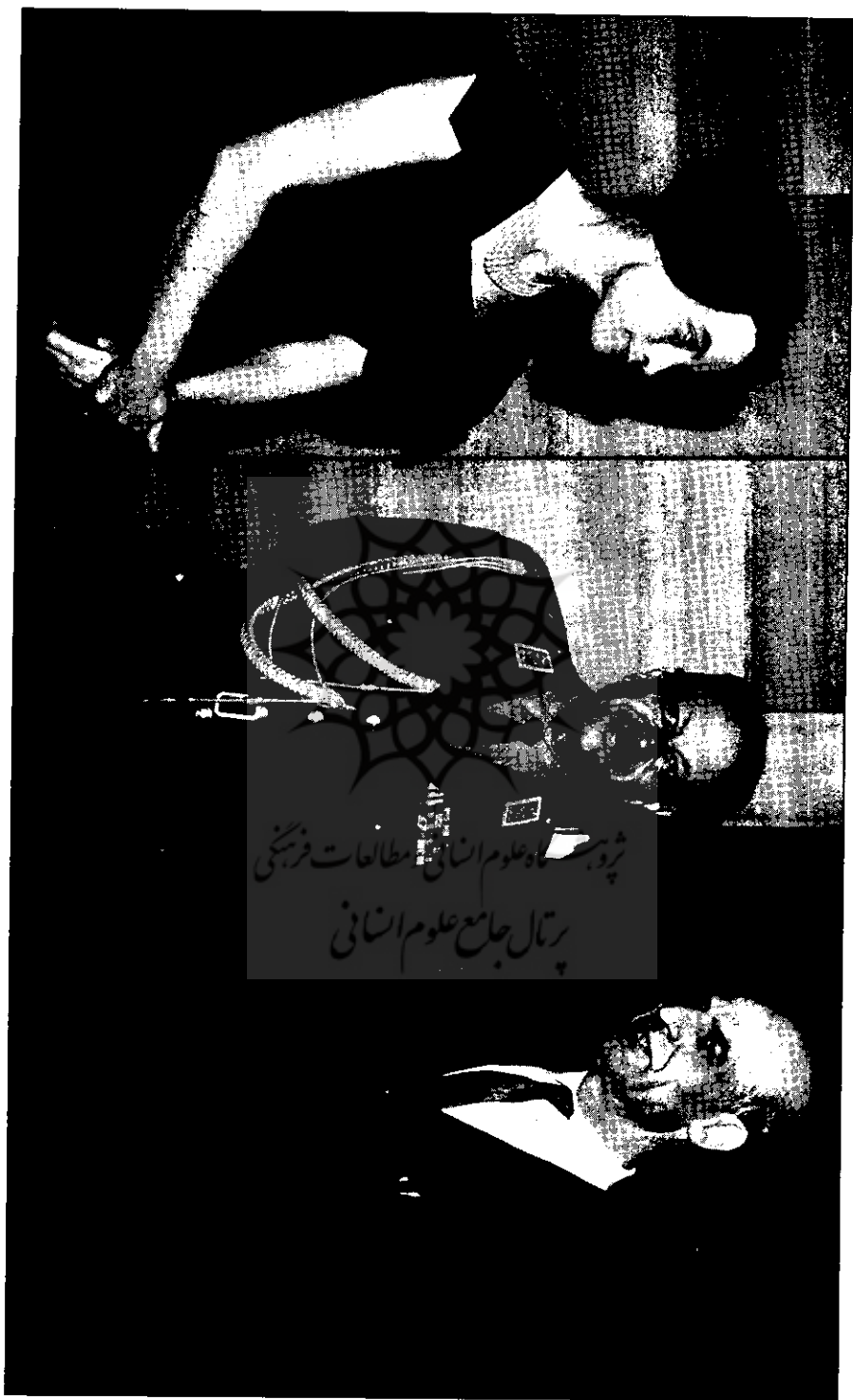
□ دکتر بقایی با احمد فریدونی ارتباطی نداشت؟

● تصور نمی‌کنم بین این دو رابطه‌ای بوده باشد، البته تا جایی که یادم می‌آید فریدونی با میرزا شهاب، پدر دکتر بقایی ارتباط داشته است، ولی مأموریت او به کرمان صرفاً برای برگزاری انتخابات بود. او همیشه در وزارت کشور کار می‌کرد و من یادم هست که یک بار از او پرسیدم بارها به شما پست وزارت کشور پیشنهاد شد، چرا نپذیرفتید؟ او گفت: برای اینکه بعد از وزارت خانه‌نشین می‌شدم. لذا خودش نمی‌خواست وزیر باشد.

□ آیا در سالهای پیش از انقلاب جلساتی که در آن استانداران از هر استان یک جا جمع شوند

و به تبادل نظر بپردازند وجود داشت؟

● عرض کنم در سال ۱۳۳۶ زمانی که اسدالله علم وزیر کشور بود و من رئیس اداره کل امور اجتماعی بودم نخستین کنفرانس استاندارها با حضور شخصیت‌های قدیمی و وزیرانی مثل گلشانیان تشکیل شد. ریاست این کنفرانس برعهده علم بود و من دبیر کنفرانس بودم. هدف از تشکیل این کنفرانس تبادل نظر بین مسئولان دولتی و استاندارها بود. به این ترتیب افکار استانداران با مقامات مرکزی دولت نزدیک می‌شد. استانداران در یک روز معین در تهران گرد هم می‌آمدند و به مدت یک هفته



در جلسات صبح و عصر به تبادل نظر و بررسی مسائل مختلف می پرداختند. در هر جلسه مسائل مربوط به یک وزارتخانه با حضور وزیر مربوطه مورد بررسی قرار می گرفت و استانداران مشکلات و کمبودهای مربوط به استان خود را با وزیر در میان می گذاشتند. وزیران هم به تناسب امکانات و نیازهای هر استان وعده هایی می دادند و گاهی کمکهایی می کردند. من هم بعد از کنفرانس موضوعات مطرح شده در جلسات را در اختیار روزنامه ها قرار می دادم. در پایان هر کنفرانس قطعنامه ای تهیه و در اختیار شاه قرار داده می شد تا او دستور اجرا را صادر کند. من عقیده داشتم جلسات این کنفرانس به جای اینکه همیشه در تهران برگزار شود، هر بار در یک استان تشکیل شود تا وزرا از نزدیک با مشکلات مردم و استانها آشنا شوند و کمبودها را ببینند. حتی معتقد بودم جلسات هیئت وزیران هر دو ماه یا سه ماه یک بار در استانها تشکیل شود. برنامه این بود که با برگزاری این کنفرانس از تمرکز امور در پایتخت کم کنیم و حتی الامکان به اختیارات استاندارها و فرماندارها اضافه کنیم. به این ترتیب از بار دولت کم می شد و دولت فرصت بیشتری برای پرداختن به امور کلان را پیدا می کرد. تشکیل این کنفرانسها یکی از کارهای برجسته ای بود که در تمام دوران گذشته فقط سه بار برگزار شد، یکی در ۱۳۳۶، یک بار هم در زمان وزارت دکتر جواد صدر و یک بار دیگر که تاریخ آن را دقیقاً به یاد ندارم.

□ زمانی که فرماندار شمیرانات بودید چه اقدامات عمرانی انجام دادید؟

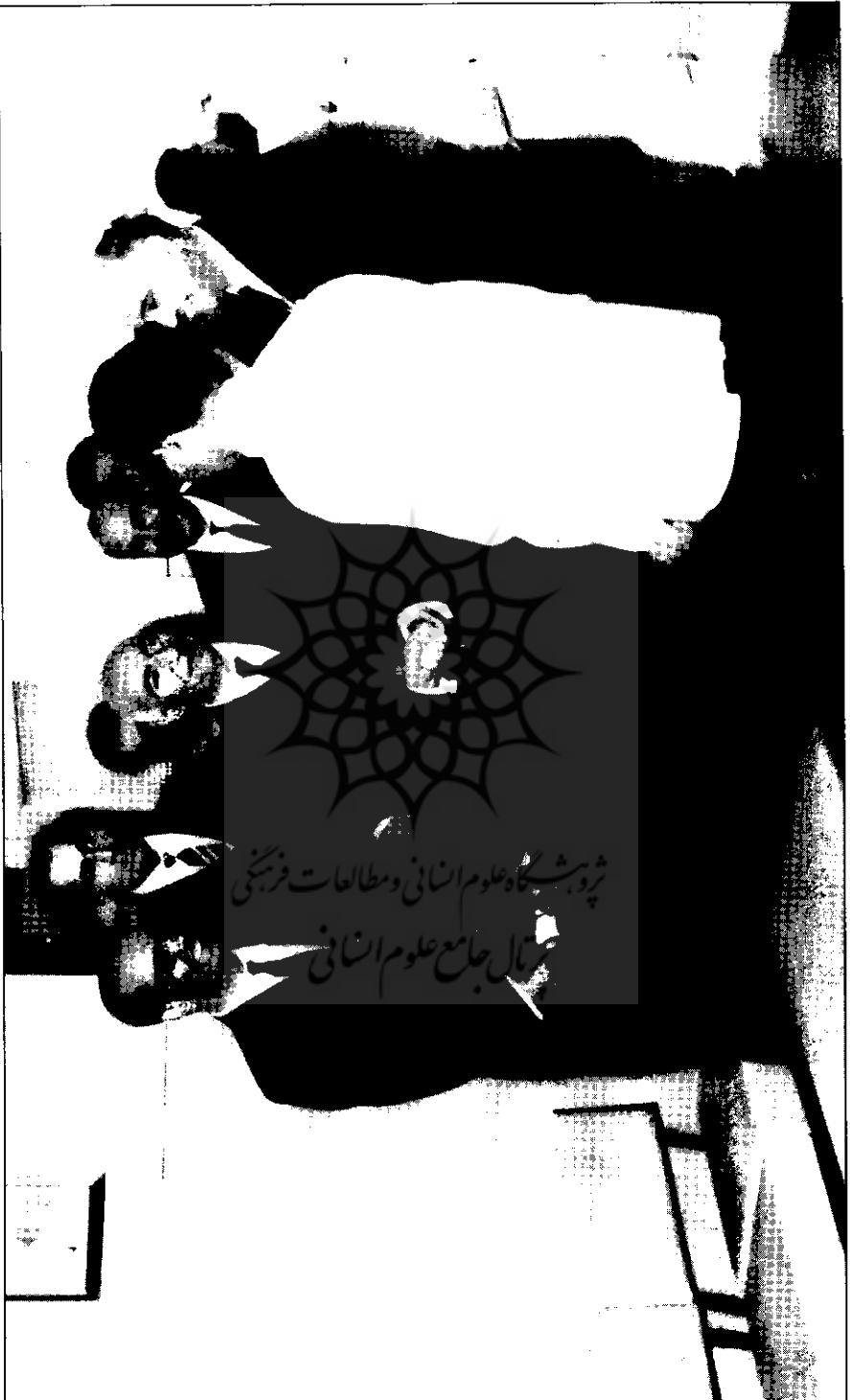
● در مدت ۲/۵ سال که در این سمت بودم در روستاهای شمیران از جمله لواسانات بزرگ، رودبار و قصران و شمشک فعالیت می کردم. استحضار دارید که تهران در اواخر دهه ۳۰ تدریجاً موفق شد آب مصرفی را در شکل لوله کشی تأمین کند در حالی که تا آن زمان مردم آب مورد نیاز خود را از طریق جویهای سرپاز و آلوده در آب انبارهای خصوصی در منازل ذخیره و انبار می کردند. آب آشامیدنی با چرخهای حامل بشکه آب از قنوات تهران نظیر قنات شاه به خانه ها رسانده می شد. در تهران و شهرهای دیگر آب انبارهای بزرگی در هر محله تعبیه شده بود که آب مورد نیاز یکساله هر منطقه از طریق رودخانه ها و قنوات تأمین و پر می شد و با افزودن نمک و تمیز کردن نهرها حتی الامکان سعی می شد آب آلوده به آب انبارها داخل نشود. هنوز آثار این آب انبارها در گوشه و کنار شهرهای ایران به چشم می خورد. معهذاً با همه این اقدامات احتیاطی آب مصرفی و آشامیدنی مردم خالی از خطر آلودگی نبود به همین دلیل امراض مهلکی مثل حصبه اکثر مردم را مبتلا می کرد تا جایی که جمعیت

ایران تا ۶۰-۷۰ سال قبل بیش از پانزده میلیون نبود و از زمانی که آب تهران و غالب شهرها لوله کشی شد شیوع این قبیل امراض به میزان قابل توجهی کاهش یافت. تا ۷۰ سال قبل تهران از قنوات داخلی نظیر قنات شاه و قنات فرمانفرما مشروب می شد و در سایر شهرها نیز قنوات احدائی احتیاج مردم را از لحاظ آب آشامیدنی و مصرفی تأمین می کرد که اکثر این قنوات در حال حاضر خشک شده اند. در تهران هم قسمت عمده آب مصرفی تهران تا قبل از لوله کشی، از نهر کرج تأمین می شد، یعنی آب رودخانه کرج از بیلماقان به تهران به وسیله نهرهای روباز و چند رشته چاه به هم متصل به تهران منتقل می شد و انتقال آب کرج به تهران حوالی سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ در زمانی که سرلشکر بوذرجمهری شهردار تهران بود انجام شد.

شهرداری تهران مأمور توزیع آب کرج به محلات بود و برای هر محله، برنامه و ساعات مخصوصی اختصاص داده بود و اداره ای به نام اداره آب، وظیفه سازمان آب تهران را انجام می داد که مشکلات و سوءاستفاده های زیادی به دنبال داشت و مأموران شهرداری هر کدام به دلخواه خود هر طور که مایل بودند به محلات آبرسانی می کردند و به موازات توزیع آب کرج، آب آشامیدنی تهران از قنوات باگاریها به منازل منتقل و داخل کوزه های گلی نگهداری می شد. این مطالب را کسانی که سنین کهنوت را می گذرانند به خوبی به خاطر دارند که مردم در چه وضع سخت و ناگواری زندگی می کردند و چگونه با امراض گوناگون دست و پنجه نرم می کردند در حالی که امروز بهداشت عمومی تأمین شده و در غالب دهات و قصبات آب چشمه ها و قنوات لوله کشی شده و از آلوده شدن آب چشمه ها و قنوات جلوگیری می شود.

به هر حال من در طول دو سال و نیم خدمت در پست فرماندار شمیرانات اقدام به احداث جاده، آب آشامیدنی و تأسیس درمانگاه کردم و همکاری مردم را در خودیاری و کارهای عام المنفعه جلب کردم. مدتی نگذشت که در سال ۱۳۴۰ به فرمانداری تهران و معاونت استانداری استان مرکزی منصوب شدم و جهت رسیدگی به اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهرهای این استان^{۱۱} برنامه ای تنظیم کردم و به ساماندهی امور پرداختم. یکی دو ماه بعد از معاونت استانداری، چون آقای محسن رئیس - استاندار استان مرکزی - به دلایلی که بر من روشن نشد در استانداری حضور نیافت، به ناچار کفالت استانداری با اختیارات استاندار به من واگذار شد. این پست در

۱۱. تهران، قزوین، قم، ساوه، محلات، خمین، دماوند، رامین، کاشان و شهرری از جمله شهرهای تابع تهران بودند و در آن زمان همگی جزو استان مرکزی محسوب می شدند. در حال حاضر از میان شهرهای فوق شهرهای تهران، قم، قزوین و اراک هر کدام مستقلاً به استان تبدیل شده اند.



مهندس عبدالله ریاضی در بازدید از یک مرکز پزشکی اصفهان، جواد تبریزی کنار عبدالله ریاضی ایستاده است [۳۱۲-۳۱۴هـ]

زمان وزارت دکتر جواد صدر به من محول شد و در مدت ۱۸ ماه خدمت خود در این سمت به وضع شهرستانهای تابعه در حد امکان سر و صورتی دادم و سپس به فرمانداری کل لرستان منصوب شدم.

□ قبل از وزارت دکتر صدر، آقای پیراسته در دولت آقای علم، وزیر کشور بود. از این دوره چه خاطره‌ای دارید؟

● همان‌طور که اشاره کردید در دولت آقای علم، پیراسته وزیر کشور بود. در زمان وزارت پیراسته، آقای احمد نفیسی شهردار تهران بود و چون از وزارت کشور که قائم‌مقام انجمن شهر بود تبعیت نمی‌کرد گفته شده که پیراسته با سعایت نزد شاه وضعی برای نفیسی به وجود آورد تا جایی که هر تصمیمی که نفیسی می‌خواست اجرا کند مورد رسیدگی قرار نمی‌گرفت و حتی مغضوب شاه و دستگاه واقع شد. پیراسته برای او پرونده‌سازی کرد، در نتیجه نفیسی را بدون دلیل و مدرک به زندان انداختند. پیراسته آدمی کثیف و بد بود و از افراد بدنام وزارت کشور بود. او علیه احمد نفیسی پرونده‌سازی کرد و نفیسی را برای مدت دو سال و هشت ماه به زندان انداخت.

در مدتی که نفیسی در زندان بود همسرش که در مجلس شورای ملی سابق عضو هیئت رئیسه بود خانه‌ای در قلهک داشت و آن را به یکی از تجار بازار فروخته بود و قسمتی از باقیمانده طلب خود را به صورت ۱۲ فقره چک ماهیانه دریافت کرده بود، اما خریدار تاریخ چک را به جای آنکه در سال معامله شده قید کند چند سال بعد قید کرده بود. احمد نفیسی در آن زمان آنچنان مغضوب دستگاه شده بود که همسرش به جایی راه نداشت و کسی هم جرئت همراهی با او را نداشت. تا اینکه روزی به استانداری استان مرکزی نزد من آمد و شرح حالش را برایم نقل کرد و خواست تا کاری برایش انجام دهم. در آن زمان محمد خسروشاهی رئیس اتاق بازرگانی تهران بود. ما هم در جریان انتخابات اصناف تهران، با اتاق بازرگانی همکاری تنگاتنگی داشتیم و از این نظر خسروشاهی به من اعتماد داشت. شرح حال خانم نفیسی را برای او نقل کردم و تقاضا کردم تاجری که جعل تاریخ کرده احضار کند و جریان را به طور خصوصی با او در میان گذارد تا هرچه زودتر چکها را اصلاح و طبق تعهد خود عمل کند در غیر این صورت مطابق قانون او را تحت تعقیب قرار دهند. یکی دو روز بعد مشکل خانم نفیسی حل شد و چکهای صادره اصلاح شد. خانم نفیسی در ملاقات هفتگی با شوهرش در زندان شرح ماوقع را برای او نقل کرد. احمد نفیسی هم در

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی